



رهائی

- دربارهٔ وضعیت سیاسی کنونی
- حکومت راست قامتان
- وضعیت طبقهٔ کارگر
- وضعیت خرده بورژوازی شهری
- به یاد سه رفیق

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دورهٔ سوم - شماره ۱۷

تیرماه ۱۳۶۸



رهائی

دوره سوم - شماره ۱۷
تیرماه ۱۳۶۸

- درباره وضعیت سیاسی کنونی
- حکومت راست قامتان
- وضعیت طبقه کارگر
- وضعیت خرده بورژوازی شهری
- به یاد سه رفیق

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم، تیرماه ۱۳۶۸، شماره ۱۷

چاپ اول، ایران در قطع رقیعی ۳۲ صفحه

چاپ دوم، خارج از کشور، شهریور ماه ۱۳۶۸

درباره وضعیت سیاسی کنونی

مقالات این شماره‌ی رهائی همانگونه که در مقدمه‌ی کوتاه شماره ۱۶ (خرداد ۶۸) اشاره کردیم، مدتی پیش آماده شده بود که به دلیل مرگ خمینی و تحولات در پیسی آن انتشار آن تاکنون به تعویق افتاد. ما خواهیم کوشید در شماره‌های آینده وضعیت سیاسی کنونی را مورد بحث بیشتری قرار دهیم. به امید اینکه مقالات شماره‌ی حاضر بسا مقالاتی در باره‌ی سایر گروه‌های اجتماعی در آینده تکمیل شود و زمینه‌ی مناسبی را برای بحث در مورد شیوه‌های پیشبرد مبارزه فراهم آورد.



با تحولات سیاسی در ایران به دنبال مرگ خمینی و قرار گرفتن باند رفسنجانی - خامنه‌ای در راس حاکمیت، دوران جدیدی از حاکمیت رژیم اسلامی آغاز شده است. سرعت عمل باند خامنه‌ای - رفسنجانی در تصرف مواضع قدرت بعد از مرگ خمینی - انتصاب خامنه‌ای بعنوان رهبر جدید امت حزب الله و ریاست جمهوری رفسنجانی، همزمان با تغییرات گسترده در قانون اساسی که وجه مشخصه‌ی آن قدرت بخشیدن بسره رئیس جمهور و رهبر و کم رنگ شدن نقش مجلس و ارگانهای مشابه بعنوان تنها پایگاهی که جناح رقیب میتواند در آنها خودی نشان دهد، ظاهراً موفقیت ممتازی را برای از میدان بدر کردن حریف در اختیار باند حاکم قرار داده است. در این میان جناح مقابل علیرغم تمام کوشش خود نتوانست احمد خمینی را به طرز موثری در مقابل باند حاکم علم کند. از سوی دیگر واقعیت این است که حاکمیت اسلامی دوران پس از مخاطره‌های را از سر میگذراند. حذف خمینی از معادله‌ی قدرت بعنوان يك ذاکتسور سهم تعدیل کننده‌ی اختلافات و آتوریتته‌ی موثر برای تحت انقیاد نگهداشتن مسردم، رژیم را با تزلزلی ماهوی روبرو ساخته است. نمایشهای تکراری بیعت با امام جدید و ژست های مسخره‌ی خامنه‌ای در نقش تازه در هفته‌های اخیر بیش از اینکه مبین تثبیت باند کنونی در حاکمیت باشد، حاکی از این واقعیت است که باند حاکم برای پر کردن خلأ رهبری هنوز راه درازی در پیش دارد.

این وضعیت دوگانه، باند حاکم را وادار کرده که فعلاً تلاش خود را بیشتر معطسوف همکاری با همه‌ی باندها و جناحها (بغیر از معدودی که سرآشتی ندارند) کنند.

سردمداران جدید بدرستی تشخیص داده‌اند که شرایط کنونی آنچنان متزلزل است که یک وحدت صوری برای حفظ کلی حاکمیت در برابر مخالفتها و حرکات اعتراضی هنوز بسیار ضروری است. بنابراین باید انتظار داشت که در انتصابات آتی کابینه و معاونان ریاست جمهوری بخشی از جناح حریف هم منتفع شود. وجه دیگر سیاستهای رژیم برای کاستن از شدت بحران در ماههای آتی را آغاز یک کارزار گسترده تبلیغاتی تشکیل خواهد داد که محور اصلی آن وعده و وعیدهای توخالی در مورد بهبود سریع وضعیت اقتصادی خواهد بود. چنین کارزاری بدون تردید و حداقل بطور موقت در بین اقشار میانه‌حال و بی چیز شهرنشین میتواند تا حدودی موثر باشد. رفسنجانی به‌یمن تبلیغات غرب در سالهای گذشته که توسط کارگزاران رژیم نیز آگاهانه بر آن دامن زده شده بعنوان یک "سیاستمدار میانه‌رو و دوراندیش" شناسانده شده است. در عین حال او خود نیز میدانند که چنین توهمهایی فقط تا آن زمان موثر خواهد بود که آثار اولین شکستها آشکار نشده باشد و در وضعیت فعلی و ابعادی که بحران اقتصادی بخود گرفته است، این مدت بیش از چندماه دوام نخواهد داشت. بنابراین، تردیسی وجود ندارد که همراه و همپایا تبلیغات در مورد بهبود وضعیت معیشتی مردم، سیاست سرکوب گسترده حتی شاید با شدت و گستردگی بیشتری از آنچه تاکنون با آن سروکار داشته‌ایم، در آینده در سرلوحه برنامه‌های رژیم قرار گیرد. و هر اعتراضی حتی از صفوف خود رژیم با شدیدترین عکس‌العمل‌ها روبرو شود. سرنوشت عبدالمجید شرع پسند، نماینده‌نگون بخت و متوهم کرج در مجلس که تصور میکرد حربه‌ی "وابستگی به خانواده شهدا" هنوز هم برندگی سابق را دارد، می‌بایست درس عبرتی برای سایرین باشد. ظاهراً حریفان نیز درس لازم را آموختند.

ماه‌های آینده، دوران تلاش باندخامنه‌ای - رفسنجانی برای تحکیم قدرت و کسب تفوق هرچه بیشتر بر جناحهای رقیب خواهد بود. تصفیه‌ی گروه‌های ناراضی درون رژیم که دستشان از قدرت کوتاه شده در دستور کار قرار خواهد داشت. اما چه بسا که اختلاف بین اجزای ائتلاف حاکم، یعنی خامنه‌ای از طرفی و رفسنجانی از طرف دیگر، همچون سال‌های ۶۵-۱۳۶۴، بروز کند. در رابطه با مردم، لیکن، سیاست سرکوب سال‌های گذشته با وعده‌های شیرینی و "امتیازات" رفاهی بسیار سطحی همراه خواهد بود.

حکومت راست قامتان

براستی اگر تصادفات نقشی نداشت تاریخ جهان طبیعتی عرفانی داشت و این بار خصلت فردی که ابتداء در اس جنبش قرار گرفت تصادفی بود از آن دست که عارفان نیز به حیرت افتادند. این گونه "تصادفها" مشمول سیرکلی تکامل میشوند و باز بوسیله تصادفهای دیگری جبران میشوند. ولی شتاب و تاخیر بحد بسیار زیادی با این تصادفها مربوط است.* پس بالاخره آنها کی میروند؟ آنها وقتی میروند که مردم حرفشان را حدی بگیرند و چقدر دشوار است این کار وقتی که هنوز پس از ده سال رفتار پدر پیرشان به کودکان زبیده سال می ماند، یاد آن که گفته بود شماها یعنی جمهوری اسلامی تا ظهور حضرت مهدی عج تاریخ را از خنده روده بر خواهید کرد، به خیر.

در گذشته های دور وقتی قبایل ژرمن به تمدن روم باستان هجوم بردند ابتداء و شیوهی تولید، دو مذهب، دو قانون و دو سنت به موازات هم قرار داده شد و بعد بتدریج نظام جدید فنودالیزم غلبه پیدا کرد. امارو حانیت در تصادم با ماشین دولت سرمایه داری اول خودش تجزیه شد بعد مذهب اش و بعد قانون و سنت اش: اسلام ناب محمدی، اسلام امریکایی، اسلام سرمایه داری، اسلام و لایت فقیه و ضد لایت فقیه و خلاصه همه ی عواملی که میتواند یک بخش اجتماعی را به ذرات بنیادی تقسیم کند برق آسا ظهور کردند. مخلوط روحانیت و سرمایه داری به چیزی شبیه نظام ارواح استحاله بافتت. داستان عجیبی است که دایره ی اشتراک نظریه شعاع عمامه محدود است و حاصل وجود رهبری یک شبه به موجودی بی حاصل تبدیل میگردد. پدر پیر خطاب به منتظسری میگوید: اخوی، اگر شریک خوب بود خدا شریک داشت، مقام رهبری در شان تونیست محترمانه گورت را کم کن و از من که حاصل وجود می بپذیر "پایان دهشتناک به از دهشت بی پایان" است. به این ترتیب، منتظری علی رغم میل خود قائم مقام رهبری میشود و علی رغم میل خود از این مقام برکنار میشود. اما چه شد فرشته به افعی تبدیل شد خدا میداند. این تردید در میان روحانیت افتاده که نکند همایشان هم فرشته باشند هم افعی، تردیدی هولناک که صدای خزیدنش در بیت امام موبراندام اهل بیت راست کرده است.

حامیان برگزیده ی حاکمیت

فرمول هر انقلاب بر حسب این که چه ترکیبی از حامیان برگزیده رژیم باقی می ماند روشن میشود. وقتی یک رژیم بر پایه ی افرادی بنا شده که دستکم تاریخ تحولات اجتماعی هزار سال اخیر از کنارشان عبور کرده است فرمول انقلاب روشن است. اقتصاد در لحظه تعیین کننده است، روبنا استقلال ندارد، ایدئولوژی وسیله ی تحمیق است، دولت چماق سرکوب. قضیه ساده بنظر میرسد ولی بواقع پیوسته است. عناصر سرکوب و تحمیق هزار سال قبل با مکانیزم ساخت قدرت در زمان حاضر انطباق یافته است و

* رجوع شود به نامه مارکس به لودویگ کوگلمان در هانور (لندن ۱۷ آوریل ۱۸۷۱)

ذرات پراکنده‌ی روحانیت درخلاء ناشی از تخریب و تجزیه اقتصادی جذب کاتوت‌های متعدد قدرت شده‌است. این شاید تنها حکومتی است که بقای خود را به "قانون" تنزل بقاء مدیون باشد.

می‌گوئیم اقتصاد در لحظه تعیین‌کننده‌است زیرا اقتصاد دلالتی غلبه یافته است، در محاسبات یک دلال، اقتصاد در تحلیل نهایی بوی مرگ میدهد، می‌گوئیم روبنس استقلال ندارد زیرا نسوج دماغی دلالان بر حسب شاخص ترقی قیمت‌ها دچار تورم میشود، مقدسات انکار میشود و روزی که بخواهند زیر معامله‌ای که به نفع رقیب تمام میشود بزنند بازار مقدسات رونق می‌گیرد (ماجرای سلمان رشدی). می‌گوئیم ایدئولوژی وسیله‌ی تحمیق است چون باز تولید اقتصاد دلالتی، دخالت پیچیده‌ی ایدئولوژیکی را خریدار نیست، سرپوش ساده‌ی مذهب کفایت میکند. و اما چماق سرکوب (امت حزب الله) همه جا حاضر است. از قرون وسطی تا کنون هیچ رژیم‌ی تظاهر افرادش به این درجه کربه‌ورزشت نبوده‌است. چهره‌هایی که بیدرنگ یادآور نقاشی بوش و بروگل است. حزب الله یعنی خود رژیم، در مجلس می‌لولد، بر وزارت می‌نشیند، قلم می‌زند، حکم اعدام صادر میکند، به خیابان میریزد، نقش مردم بازی میکند و هر زمان در هیبت جانوری چهار چرخ حضور مردم را دشنام می‌گوید. در ضجه‌ی نوجوانی که شلاق می‌خورد آب از دهانش جاری است، ونیز از بوی کبابی که وعده‌ی پاداشی در خور است و عضلات نرم شکم را از برکات اسلام خبر میدهد. این است ان حزب الله که وجودش را پایه‌گزاران رژیم انکار میکردند. ولی انصافاً حق با آبت الله بهشتی بود وقتی میگفت حزب الله وجود ندارد. در نظرسرش حزب الله مثل دندان‌ی بود که وقتی در آئینه می‌نگریست وجود نداشت زیرا هنوز بسسه چهره‌ی حزب الله بی‌دندانی که خود او باشد آشنا نبود.

بیخود نیست که آنچه مارکس نزدیک به ۱۵۰ سال پیش از این توصیف میکند هنوز بقوت خود باقی است. لویی ناپلئون برادرزاده‌ی ناپلئون معروف جمعیت "ده‌سامبر" را تشکیل داد و "در این جمعیت در کنار عیاشان فاسد و ورشکسته‌ای که اصل و نسبشان نامعلوم و وسایل گذرانشان مشکوک بود، در کنار واخورده‌های ماچراجو و منحط بورژوازی، ولگردان، سربازان مرخص شده، تبهکاران از زندان آزاد شده، زندانبان فراری محکوم‌ها اعمال شاقه، کلاهبرداران، حقه‌بازان، دریوزگان، جیب‌بسران، شعبده‌بازان، قماربازان، قوادان، صاحبان فاحشه‌خانه‌ها، باربران، نویسندگان بی‌مایه، مطربان خیابانی، کهنه‌فروشان، چاقو تیزکن‌ها، سفیدگران، گدایان و خلاصه تمام این توده‌ی مبهم و از هم‌گسیخته که تلاش معاش پیوسته آنرا از این سوبسه آن سو پرتاب میکند و در اصطلاح فرانسویان لاهوم (۱) نامیده میشوند گردا مده‌بودند" ولی اگر بقول مارکس جمعیت ۱۰ دسامبر انقدر به عنوان ارتش اختصاصی بناپسارت باقی ماند تا او توانست ارتش دولتی را به جمعیت ۱۰ دسامبر بدل سازد در جمهوری اسلامی کل رژیم به حزب الله تبدیل شد. "زنده‌باد ناپلئون، زنده‌باد کالباس" شعار حامیان لویی ناپلئون بود ولی برای حزب الله محدودیت غذایی معنی ندارد بسبب جلوکباب و مخلقات بی‌بیه روح و لایت فقیه لیست توصیفی مارکس، افراد خودآزار (مازوخینست) و دیگر آزار (سادینست) را که دارد. این عده بدون پرداخت حق عضویت به حزب الله پیوستند و به این ترتیب روحانیت نشان داد که در بین همه‌ی اقشار "مردم" نفوذ دارد.

ویژگی ساخت حکومتی رژیم حاکم این است که هر نهاد رژیم به چند مرکز تصمیم‌گیری اتصال دارد و هر مرکز تصمیم‌گیری به چند نهاد مختلف مربوط است و بنابراین هر شکافی در صفوف امت حزب الله به کل رژیم سرایت میکند. اگر در حکومت‌های فاشیستی

و نظیر آنها، کرایشات درون حزبی از قبل شناسایی و سرکوب می‌شود در جمهوری اسلامی به دلیل ویژگی تقسیم قدرت در ساخت حکومتی چنین ابزاری وجود ندارد. در نتیجه و غالباً وقتی اندامی از رژیم به دو شاخه تقسیم می‌شود (مثلاً، روحانیت مبارز و روحانیون مبارز) برای جبران آن زائده‌ی جدیدی به مراکز تصمیم‌گیری اضافه می‌شود (شورای رهبری، شورای مصلحت) و بالعکس، به محض تشکیل یک نهاد جدید رقابت کانونهای تصمیم‌گیری بر سر آن بالا می‌گیرد.

جالب است که رژیم حاکم از همه‌ی ابزارهای قدرت بهره گرفته است جز قدرت حزبی، و این را نباید بحساب بی‌تجربگی گذاشت چرا که رژیم در سایر موارد تصرف قدرت نیز بی‌تجربه بوده است. این که نظم روحانیت در بی‌نظمی است می‌تواند در امور مربوط به حوزه‌های علمیه موفق بوده باشد ولی اتفاقاً وقتی روحانیت به مجلس راه پیدا کرد نشان داد که می‌تواند سر به زیر و بانظم تربیت شود. توضیح مطلب را بایسد در ساخت ویژه‌ی حکومتی جستجو کرد و مهم‌تر این که بنظر می‌رسد تغییر ساخت کنونی برای رژیم خیلی دیر شده است (به این مطلب در بحث هیئت حاکمه دوباره اشاره خواهیم کرد). آنچه مسلم است فقدان حزب رهبری کننده شانس رایه روحانیت داده کسسه انزجار بکبارهی مردم به انزجار تدریجی تبدیل شود. درست است که روحانیت بهشت را بهتر از زمان حال خود ترسیم نکرده بود اما بهشتی که آسمانش جهنم است: پسر پیرشان بهتر میدانند که آتش ده سال انزجار تدریجی شرب بهشت را تبخیر خواهد کرد و گل ولایی باقی خواهد ماند که البته برای معالجه‌ی پادرد خوب است!

تقسیم قدرت: بیوگرافی حاکمیت به زبان فشرده

در اولین سال بعد از انقلاب، حاکمیت به دو جناح، بورژوازی و خرده‌بورژوازی، تقسیم شد. خرده‌بورژوازی سنتی و بورژوازی تجاری عیار جدید حاکمیت بود. در مدت کمتر از یکسال همه‌ی مقامات دولتی از وابستگان طبقه‌ی حاکمه پیشین خالی شدند و هیچکدام از عناصر رژیم سابق در حاکمیت جدید حضور نداشتند. انقلاب سیاسی پایان گرفت و مبارزه‌ی قدرت آغاز شد. از لحاظ سیاسی، دوگرایش در بورژوازی حاکم بوجود آمد. گرایش لیبرال - تجربه‌ی سیاسی و تشکیلات سراسری داشت گرایش محافظه‌کار هیچکدام رانداشت. بلوک قدرت تشکیل شد: هژمونی قدرت با بورژوازی لیبرال، قدرت بازار بدست محافظه‌کار، بازار قدرت بدست خرده‌بورژوازی.

از لحاظ اقتصادی، کارکرد سرمایه‌تغییری نکرد ولی شکل حقوقی مالکیت تغییراتی کرد. بخش عمده‌ی منابع دولتی شد، بانک‌ها در دولت ادغام شدند و البته بازار سیاه رونق گرفت. سیستم دوتراخی (و چندتراخی) بر اقتصاد حاکم شد و واحد پول از "ریال به دلار" تغییر کرد و انباشت سرمایه به اشتهای بازار وابسته شد. سرمایه‌داری تجاری سنتی دوباره جان گرفت جسد زبان بازار کرد.

هژمونی "لیبرالها" فقط یکسال دوام آورد. از نظر حاکمیت ناتوانی حکومت موقت در سرکوب و مهار نیروهای رادیکال و چپ ضد رژیم قابل بخشش نبود. "بورژوازی لیبرال" از بلوک قدرت خارج شد. دوران انتقال برای لیبرالها تجربه‌ای تلخ و بصرای خرده‌بورژوازی حاکم و گرایش محافظه‌کار تجربه‌ای شیرین بود. دنیروی اخیر در محنه‌ی سیاسی ائتلاف کردند (حزب جمهوری اسلامی) و نوزاد این ائتلاف به شکل جماعت متولد شد (حزب الله). روحانیت کم‌رست کرد، امت همیشه در صحنه بسرا

افتاد و بدپنسان راست قامتان (هوموارکتوس^۱) "جاودانگی" خود را در تجدید حیات سیاسی باز یافتند.

حاکمیت، "الیبرالها" را لعنت کرد و خودنظرین شد. بلوک قدرت فروریخت. ائتلافها شکسته شد. نه بورژوازی هژمونی یافت و نه خرده بورژوازی و صحنه سیاسی به عصر حجر رجعت کرد. در عوض به تعداد دکاکین بازار، حجره تصمیم گیری باز شد و حاکمیت شبکه‌ای شد از کانونهای متعدد قدرت که بر سر هم میزدند و میزنند. امت مسلمان به مساجد ریخت و از آنجا بصورت کنسرو روانه‌ی جبهه‌های حق علیه باطل شد.

بزودی این حقیقت آشکار شد که وقتی همه‌ی مراکز قدرت همزمان فعال شوند ساخت حکومت به تشنج دچار میشود و جریان تصمیم گیری قطع خواهد شد. بک راه باقی ماند و آن این بود که رهبری علاوه بر دادن شعار، تصمیم نهایی را هم اتخاذ کند. برای این کار همان اندازه بصیرت رهبری لازم بود که عدم پایبندی به اصول، زیرا اصول بسا تغییر جهت برابند نیروهای تصمیم گیرنده تغییر میکنند، خمینی هر دو را داشت ولی "در این زمینه که هنگام حضور در برابر اهالی با بیان رسمی از نظم، مذهب خانواده و مالکیت سخن میگوید و در خفا به جمعیت سری راهزنان و آدمکشان، به جمعیت بی نظمی، فحشاء و دزدی تکیه میکند موسیو بناپارت در کار خود امالت دارد" و موسیو خمینی از این بابت آیت الله بود!

خرده بورژوازی و قشر حامی

در جوامع سرمایه‌داری امروز، بخش وسیعی از اقشار جامعه را خرده بورژوازی تشکیل میدهد. این اقشار بر حسب این که در بطن مبادله‌ی کار و سرمایه قرارداد دارند خرده بورژوازی جدید و اگر در پیرامون آن هستند خرده بورژوازی سنتی خوانده میشوند. خرده بورژوازی جدید بار شد مناسبات سرمایه‌داری رشد میکند و خرده بورژوازی سنتی بایشرفست مناسبات سرمایه‌داری در معرض نابودی قرار میگیرد. وقتی می‌گوئیم در پیرامون مبادله کار و سرمایه، به این معنایست که خرده بورژوازی سنتی خارج از مناسبات سرمایه‌داری قرارداد دارد مقصود این است که او لاجیکاه خرده بورژوازی سنتی در حوزه‌ی گردش مشخص میشود و ثانیاً تاجایی که به جوامع عقب مانده مربوط میشود حسوزه‌ی گردش نسبت به حوزه‌ی تولید عقب مانده تر است.

بطور کلی، در جوامع سرمایه‌داری عقب مانده نسبت نیروی کار غیر مولد به مولد بالاتر از جوامع پیشرفته است. در این میان، جایگاه بوروکراسی از جنبه تضاد مند است. از جنبه‌ی اول، بوروکراسی بعنوان یک بخش اجتماعی در سطوح بالایی بسه بورژوازی تعلق دارد در سطوح پایینی (کارمندان جزء) به خرده بورژوازی. از جنبه‌ی دوم وقتی بوروکراسی به تسریع گردش سرمایه کمک میکند نقش مولد انجام میدهد ولی رشد بی رویه‌ی بوروکراسی که جزئی از سرشت طبیعی این بخش اجتماعی است وقتی بسه عامل بازدارنده‌ی گردش سرمایه تبدیل میشود غیر مولد است.

انقلاب فنی سطح بالا شرایطی فراهم کرده است که میتواند رشدی روی بسه بوروکراسی در جوامع پیشرفته‌ی صنعتی را مهار کند. پیامد دیگر این انقلاب علاوه بر تخفیف سلسله مراتب بوروکراسی، ادغام بوروکراسی و تکنوکراسی به عنوان یک بخش واحد اجتماعی است. با توجه به این که تکنوکراسی روز بروز در صدد بالاتری از نیروی

کار را شامل میشود و تولیدکنندگان کوچک در جوامع پیشرفته درصد ناچیزی از نیروی کارند. پیکربندی خرده‌بورژوازی در مجموع به عامل تعادل مناسبات تولید تغییر یافته است.

بوروکراسی در جوامع عقب مانده وضع متفاوتی دارد. رشد بوروکراسی در اصلاحات عقب مانده سرمایه‌داری توجیه میشود به این معناکه آنچه را سرمایه‌داری تاریخی در چند مرحله به انجام رسانده است دولت بعهدہ میگیرد و مشاهده میشود که بوروکراسی جز یک دوره‌ی کوتاه، خیلی زود به عامل بازدارنده‌ی تولید تبدیل میگردد.

در جامعه‌ی ایران، بلحاظ پیشرفت نسبی مناسبات سرمایه‌داری در مقایسه با بسیاری از جوامع عقب مانده، حوزه‌ای که بیش از همه از اصلاحات کلاسیک سرمایه‌داری بی‌نصیب ماند توزیع و تجارت داخلی یا حوزه‌ی گردش سرمایه بوداگر از تعداد تولیدکنندگان جزء کاسته شده بود در عوض بر شمار فروشندگان جزء و نیز بوروکراتها اضافه شده بود. حال میتوان تصور کرد که یک جامعه‌ی پیشرفته‌ی سرمایه‌داری امروز، دچار بحران سیاسی حادی شود بورژوازی موقتا از حاکمیت سیاسی غایب شود و تکنوکراتها بقدرت برسند. بورژوازی طبقه‌ی مسلط و خرده‌بورژوازی تکنوکرات "طبقه‌ی جایگزین" خواهد بود. در جامعه‌ی ما، خرده‌بورژوازی سنتسی‌جایگزین طبقه‌ای شد که بظاهر سرنگون شد ولی بواقع اکثر افراد شناخته‌شده‌اش از کشور گریختند و حتی فرصت نکردند طبقه‌ی جایگزین را نظاره کنند. عناصر طبقه‌ی مسلط اگر بسیار چیز را بردند در عوض مهمترین آن یعنی مناسبات تولید را باقی گذاشتند.

عمده‌ترین قشر حامی رژیم بعد از انقلاب در بین اقشار وسیع خرده‌بورژوازی سنتسی شکل گرفت. خرده‌بورژوازی بوروکرات در فاصله‌ی زمانی کوتاه به قشر ضد حامی تبدیل شد و تکنوکراتها زودتر از همه برای آن که مطلب دقیقتر بیان شود به ذکر آمار و ارقام نیاز داریم که متأسفانه هم غیردقیق است هم نایاب. ولی بهر جهت به روشن کردن تصویر کمک میکند. همه‌ی اقشار غیر بوروکرات و غیر تکنوکرات حامی رژیم نیستند. درست است که تعداد کسبه بر حسب واحد به ۸۰۰ هزار میرسد ولی تقریباً به همیکن تعداد و شاید بیشتر در بخش خدمات (تعمیرات، حمل و نقل و رستورانها) به فعالیت مشغولند. از لحاظ اقتصادی، درآمد این اقشار نسبت به قشر کاسب کمتر نبوده است (به جز محدودیتی که برای حمل و نقل و سایر سواری وجود دارد. غیر از کامیون داران) ولی در مجموع در میان آنها نیز موضع ضد حاکمیت غلبه دارد. از طرفی، در بخش حقوق بگیران دولت، نیروهای پاسدار، کمیته و نظیر آنها قشر مسلح حامی رژیم محسوب میشوند. تعداد این نیروها دستکم به ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر میرسد. عناصر رده بالا و بانفوذ این دستجات با پرسودترین شبکه‌های دلالی ارتباط دارند (دلالتی اسلحه، قاچاق مواد مخدر و کالا) و عناصر رده پایین (وبا ایمان) با تحمل بیشترین محرومیتها از رژیم حمایت میکنند. عناصر فی مابین وضعیت مشکوکی دارند زیرا اصولاً در خصلت این گونه رژیمهاست که وقتی اینها گران از حضور مستقیم در جبهه‌ها فارغ میشوند از صراط مستقیم هم خارج میشوند (و ممکن است به خود حاکمیت تجاوز کنند). و بالاخره، باید اضافه کنیم که خرده‌بورژوازی جدید علاوه بر تکنوکراتها شامل فرهنگیان نیز میشود. در اینجا در مورد تقسیم بندی لایه‌های اجتماعی (طبقات خرده‌بورژوازی، کارگر و غیره روش سنتی اتخاذ شده است و حال آنکه در این مورد باید بحث جدی کرد. نزدیک ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر در استخدام رسمی دولت هستند و چنانچه دانشگاهیان، نویسندگان، ناشران و هنرمندان و ۰۰۰ را نیز اضافه کنیم

کل این تعداد که تقریباً کلیت آن مخالف حاکمیت است از ۸۰۰ هزار نفر تجاوز خواهد کرد. بنابراین، وقتی از خرده‌بورژوازی و قشر حامی رژیم صحبت میشود مقصود مابیه معنی دقیق کلمه خرده‌بورژوازی کاسب است یعنی کمتر از ۴ کل اقشار خرده‌بورژوازی (۲).

عمده‌ترین دستاورد رژیم حاکم این بوده که در همه سطوح نظام دلالتی را تحکیم بخشیده است. سلسله مراتب دلالتی شاخ به شاخ بوروکراسی به رقابت مشغول است و طوری شده است که حتی یک بوروکرات کارگشته به آسانی راه خود را در دالانهای تودرتوی این نظام گم میکند. با توجه به این که نه بوروکرات عالی مقام، نه کاسبی که جنس را از یک دست میگیرد و بدست دیگر میدهد و نه اخوندی که بقول خودش وقتی چیزی گرفت پس دادنش با خداست سهمی در تولید اجتماعی ندارند، تولید چگونه ممکن است؟ چگونه ممکن است در جامعه‌ای که خرده‌بورژوازی غیر مولد بیشترین وزن است مسئله معیشت را حل کرد؟ میتوان سطح معیشت را پایین آورد. یکی دیگر از دستاوردهای رژیم - و با گذاشت سرمایه‌ها فرسوده شود و در سفره‌ی ایندگان نیز سهم شود. اما این راه حلها حدی دارد اگر چه میتوان گفت هنوز به حد خود نرسیده است. اینکه رژیم تا کی دوام می‌آورد مسئله نیست چطور تاکنون دوام آورده سؤال است و این سؤال تا آنجا که به اقتصاد مربوط است یک پاسخ ساده دارد: سوخت تعادل رژیم از منبع نفت تامین میشود.

بایک حساب سرانگشتی، اگر درآمد حاصل از فروش نفت در شرایط کنونی ۱۰ میلیارد دلار باشد ارزش واقعی دلار معادل ۳۰ تومان (کمی پایینتر از نرخ ترجیحی اعلام شده) این صنعت به تنهایی ۳۰۰ میلیارد تومان به درآمد اضافه میکند. حال در نظر بگیریم که کل صنایع (غیر از نفت) با مجموع ۴۸۰ هزار حقوق‌بگیر فقط ۱۵۰ میلیارد تومان تولید دارد (والیته اگر ارزش داده‌ها را که حدوداً ۷۰ میلیارد تومان است کسر کنیم ارزش افزوده سالانه از ۸۰ میلیارد تومان تجاوز نخواهد کرد). به این ترتیب، درآمد حاصل از فروش نفت دستکم دو برابر ارزش کل تولیدات صنعتی جامعه است (اگر ارزش افزوده را در نظر بگیریم که موثرتر است، رقم چهار برابر گویاتر است). اگر درآمد نفت در کار نبود قشر بندی نیروی کار تصویر دیگری داشت، مثلاً ۸۰۰ هزار کارگر به نیروی کار اضافه شده بود و معادل نصف این مقدار از کسبه کاسته شده بود (به جای آن که روستایی به کاسب تبدیل شود کارگر شده بود). بعلاوه، مصرف درآمد نفت یا به زبان دیگر، هزینه کردن درآمد نفت است که اجازه میدهد معیشت اقشار غیر مولد جامعه حتی در صورت کاهش تولید داخلی تامین شود. در این حالت، نوسانات قیمت نفت با اهمیت تر است یا میزان انباشته سرمایه؟ در اقتصاد لحظه‌ای، اقتصادی که در آن دالان حاکمند - چه خصوصی چه دولتی - منافعی که در اولی است به دومی می‌چربد. از همه بالاتر، در حکومتی که کاسب چهره‌ی روحانی بخود گرفته و روحانی کاسب شده نباید غیر از این انتظار داشت که ثروت نفت و کل تولید ملاحظه‌شور شود.

هیئت حاکمه و سیمای طبقاتی

آیا خرده‌بورژوازی نردبان رسیدن به قدرت بود؟ نردبانی که پله‌ی اولش کاسب

جزء و پلهی آخرش تاجر عمده است ؟ فرقی ندارد چه کسی از نردبان بالا رفت بلکه این سؤال مطرح میشود که حاکمیت در خدمت بازتولید چه مناسباتی است . مارکس در نوشتهی هژدهم برومر به وضعیت طبقات در آمریکا سالهای ۱۸۵۰ اشاره میکند و میگوید: "طبقات هنوز تثبیت نشده . . . عناصر متشکله با حرکتی توقف ناپذیر پیوسته با یکدیگر معاوضه میشوند و . . ." این اشارات به سالهای مربوط است که

سرمایهداری و بردهداری آمریکا مکمل هم بودند . مناسبات سرمایهداری بسرعت در حال رشد بود و بلوک قدرت ائتلافی بود از جناحهای وابسته به جنوب و شمال . در جامعهی ما همه چیز در حال رشد است جز مناسبات تولید ولی البته بازتولید میشود در همان حال عناصر متشکلهی گروههای در قدرت و ذینفع رژیم پیوسته با هم معاوضه میشوند ، بوروکرات تاجر میشود کاسب ، بوروکرات ، کاسب تاجر میشود تاجر ، بوروکرات از دید بازاری ، "دولتی" کسبی است که میخواهند از جیب بازاری خرج کنند . این "دولتی" یا هنوز خرده بورژوازی متوهم است و بیجا بوروکراتی که به منافع خود اگاه شده و خوب میدانند که حق دلالتی در نظام الهی چه مقام و منزلت با لایبی دارد و یا طبقه ای از نوع جدید است . مورد آخر با توجه به مناسبات سرمایهداری حاکم منتفی است .

در مورد خرده بورژوازی متوهم حاکم باید گفت که منافع کنونی اش با منفعی که به منشاء طبقاتی اش (عمدتاً از میان کسبه) باز میگردد در تقابل است . خرده بورژوازی سنتی یا عمدتترین قشر حامی رژیم پیوندش با "دولتی" ها روز بروز سستتر میشود و در ائتلاف با بورژوازی تجاری به اسلام "کمونیستی" دشنام میفرستد . اگر یک مورد پیدا شود که کاسب قدرت تشخیص فوق العاده ای از خود نشان میدهد تشخیص خریداری است که میخواهد جنس را نسبه بگیرد و حالا کاسب هوادار رژیم وقتی این خریدار را در چهره ای مامور تعزیرات و فرستاده ای اسلام ناب محمدی می شناسد به اختلالاتی از نوع اسکیزوفرنی دچار میشود . مصلحت نظام با منافع قشر حامی در تضاد قرار گرفته است و این آگاهی - همانند آن گربه ای که در پی بسازی دمش را گاز میگیرد و خود اگاه میشود - وقتی نصیب شد که اول بار کاسب محل بضرب شلاق مصلحت نظام را بر نشیمنگاه خود تجربه کرد .

این که در جامعهی سرمایهداری تساوی برقرار شود توهم خرده بورژوازی است و در حاکمیت ما چنین توهمی وجود ندارد ولی این اعتقاد را که تعادل باید حفظ شود بورژوازی بهتر از خرده بورژوازی درک میکند . ببینیم این عدم تعادل در جامعهی ما چه میکند : بنا به اظهارات خود نمایندگان رژیم دستکم ۶۰ هزار نفر درآمد بالای ۳۰۰ هزار تومان در ماه دارند . تعداد حقوق بگیران جامعه نزدیک به چهار میلیون نفر است با درآمد متوسط ۸ هزار تومان . اختلاف حدوداً چهل برابر و بیشتر است . (سال ۵۶، ۳۰ با ۴۰ هزار تومان در ماه حقوق با لایبی بود و متوسط درآمد حقوق بگیران ۵ هزار تومان بود ، اختلاف هفت یا هشت برابر را با چهل برابر مقایسه کنید و متوجه میشوید عدم تعادل یعنی چه) . بازاریان دولت را مسئول این عدم تعادل میدانند و دولت بازاریان را و هر دو درست میگویند . تولید پایین آمده ، انگب زه ی تولید از بین رفته ، قیمتها بطور سرسام اورتا لا میرود و به همراهش انگیزه ی کسب درآمد نفت کاهش یافته و وابستگی بیشتر شده و هزار بدبختی دیگر : مطلوبست وضعیت طبقه ی حاکم در آینده .

در مجلس ، "صحت حکام ظلمت شب یلداست" و اگر رودر بایستی خود جناحها

در بین نبودن بحال درش بسته شده بود • انتقال مرکز ثقل قدرت به نیروهای مسلح، با توجه به چندگانگی و پراکندگی موجود شوخی خطرناکی است • از نظر جناح‌های در قدرت، ادغام نیروهای مسلح نباید به زمان بعد از خمینی موکول شود ولی ظاهرًا هیچکدام از توصیه‌ها نظر رهبری را جلب نکرده است • همانگونه که بطور مثال ارسال کمیته‌ها به مرزها از جانب منتظری پیگیری شد ولی این برنامه مثل آینده‌ی خـــود قائم مقام در هوامعلق ماند • از مجلس و نیروهای مسلح که بگذریم قوه‌ی مجریه از جانب همه‌ی جناح‌های حاکم مورد توجه قرار گرفته است • زمزمه‌های ایامی شود قانون اساسی را تغییر داد (و مسلماً اهمیت قضیه در "میشود" است و نه این که فعلاً چه می‌شود) و مسئله تقویت موقعیت ریاست جمهوری به اندازه‌ی کافی گویاست • این که احتمال مرگ خمینی در دوره‌ی بعدی ریاست جمهوری خیلی بیشتر است و در آن زمان مقام ریاست جمهوری میتواند در اتخاذ تصمیمات سریع و اجرای آنها تعیین کننده باشد از نظر جناح‌های مختلف دور نمانده است • در حال حاضر، تعداد فرماندهان سپاه بیش از اصل سپاه است و کاهش معقول این تعداد یکی دیگر از معضلات رژیم است، یا خـــود فرماندهان اشتباهات نابخشودنی میکنند و حذف میشوند و یا خیلی ز رنگ اندودم لای تله نمیدهند • بی تردید هر کدام از فرماندهان تعدادی لیست ترور برای خود تهیه کرده است • لیست اعدامیان خلخالی غیر خودش همراه شامل میشود ولیست دیگر شایست و صیت نامه‌ی باشد، که در آن نام رفسنجانی ضربدر خورده است • درباره جنســـاب رفسنجانی همین جا بدنیست اشاره کنیم که سعی وی تاکنون ائتلاف با جناح‌های دیگر بود • این نوع سیاسی کاری فنونی دارد که در مهارت آقای رفسنجانی است ولی علاوه بر مزایا نقاط ضعفی هم دارد • تصمیمات جدید رهبری میتواند زیر آب نقشه‌ها را بزند و مهمتر از همه، پیروزی‌هایی که در زمان حیات رهبری نصیب شود ضمانت اجرایی خود را پس از فوت وی از دست میدهد • جناح دیگری از حاکمیت (روحانیون مبارز) با تدوین برنامه‌ها و شعارهای فرموله شده "حزبی تر" عمل میکند • ولی با همه‌ی تلاش هنوز نتوانسته "رفسنجانی" تربیت کند • و اما فرزند امام، آقای سید احمد خمینی ایشان را از سنت شیعه و "مقبولیتی" که فرزند امام به ارث میبرد بخوبی آگاه است و این که این سنت را میشود زنده کرد یا نه از مواردی است که حضرت رابعه بیوست بیان دچار کرده و در سکوتی معنی دار فرورده است •

بار سنگین ولایت فقیه

رژیم سابق این افتخار را نصیب خود ساخت که یک جنیش عظیم توده‌ای به سقوطش منجر شد • رژیم ولایت فقیه رژیم بی افتخار، نگران آن است که به یک تلنگر کسارش ساخته شود • این که ولایت فقیه همچو کودکی که زبان مادری را قبل از یادگیری قواعد دستور به کار میگیرد قادر به درک منطق حاکم نیست قابل فهم است ولی این منطق خیلی هم پیچیده نیست •

قبلاً اشاره شد که در رژیم حاکم هر نهاد به چند کانون تصمیم‌گیری و هر کانون تصمیم‌گیری به چند نهاد مرتبط است حال باید اضافه کنیم که هر کانون تصمیم‌گیری به چند گروهک و هر گروهک به چند کانون تصمیم‌گیری اتصال دارد و البته خود گروهکها از طریق عناصر بانفوذ بار رهبری در تماس اند • به این ترتیب، ساخت حکومتی از سه لایه‌ی اصلی تشکیل شده که از پایین به بالا عبارت از نهادها، کانونهـــــــای

تصمیم گیری و گروه‌هکهاست . در این تصویر از پیکربندی حکومت مشاهده میشود که یک گروهک خاص میتواند از طریق چندکانون تصمیم گیری در همه‌ی نهادها نفوذ کند و بر عکس رقابت کوچک در یک نهاد میتواند به درگیری چند گروهک منجر شود .

قشر حامی شامل دستجاتی از مردم است که لزوماً در حاکمیت نیستند ولی امکان ورود به حاکمیت را دارند و یا امید راه یافتن به حاکمیت را از دست نداده‌اند . این قشر غالباً در استخدام نهادهاست و یا بطریقی بانهادهای رژیم ارتباط دارد . اهمیت قضیه در این است که ارتباط رهبری و قشر حامی از کانال مستقیم انجام میگیرد (وجه تشابه با حکومت‌های فاشیستی) . از طرف دیگر ، منطق ایجاد گروهکها مستقل از منطق رهبری است و در بعضی مقاطع با هم ناسازگار است . بعلاوه ، وقتی چند گروهک با هم ائتلاف کردند و فعالیت خود را بر اساس منافع مشترک افزایش دادند این خطر بلافاصله وجود دارد که کنترل نهادها و قشر حامی از دست رهبری و گروهکهای رقیب خارج شود . تغییر جهت رهبری به معنای آن است که نوبت به گروهکهای رقیب رسیده و بقیسه باید صبر کنند و این دور چنان که ملاحظه کرده‌ایم همچنان تکرار میشود .

چرخش سریع قدرت در گروهکها باعث شده است که تحلیل گران از تبیین منطقی حاکم رژیم دلسرد شوند . تا جایی که از نظر پاره‌ای از حامیان حیرت زده‌ی رژیم شاید این چنین است که حاکمیت به جای منطق ، در تعیین سیاستهای خود به فال حافظ متوسل میشود . ولی اگر خواسته باشیم توضیح دهیم که فی المثل چرا علیرغم همسوی نوسانات و چرخش قدرت در حاکمیت ، منفعی که عاید عده‌ای از افراد جامعه شده افزوده شده است (نقدینگی به رقم ۱۲۰۰ میلیارد تومان رسیده که به گفته‌ی خسود سخنگویان رژیم ۹۰ درصدش به ۱۰ درصد تعلق دارد) باید از محدودهی ساخت حکومت خارج شویم و ساخت طبقاتی را بررسی کنیم . ساخت ویژه‌ی اقتصاد و دخالت دولت در حال حاضر به توضیح این مطلب کمک میکند که چرا از میان همه‌ی امکانات ، طبقه‌ای که بیش از همه در حال قدرت گیری است بورژوازی دلال اعم از بوروکرات یا غیر بوروکرات است و برای این طبقه فرق ندارد که چرخش قدرت بنفع چه گروهکی باشد چه معامله‌ای از طریق دولت باشد چه غیردولت به اندازه‌ی کافی در هر دو دست دارد (اگرچه در بعضی از چرخشها ، عناصری از دلالهای خطاکار نیز باید قربانی شوند) .

قدرت گیری بورژوازی دلال هم از جنبه‌ی مقطعی قابل مطالعه است یعنی ضعف بورژوازی بومی در مقطع سرنگونی دیکتاتوری شاه و مطرح شدن بورژوازی دلال به عنوان بدیل طبقه‌ی جایگزین و هم از جنبه‌ی ساخت ویژه‌ی اقتصادی که به درآمد نفست و وصول بهره‌ی مالکانه متکی است . از جنبه‌ی مقطعی چنان که میدانیم تغییر در حکومت‌های دیکتاتوری در دهه‌ی اخیر در کشورهای پرتقال ، یونان و اسپانیا (سالهای ۷۰) و در بعضی از کشورهای امریکای لاتین از دهه‌ی اول سالهای ۱۹۸۰ آغاز شد و به نفع بورژوازی بومی این کشورها خاتمه یافت . بورژوازی بومی کسها از لحاظ اقتصادی به جناحهای مختلف سرمایه جهانی وابسته است ولی برخلاف بورژوازی کمپرادور ، پایگاه اقتصادی عمده‌ی آن درون مرزهای دولت ملی تعیین نمیشود و نیروی عمده‌ی سیاسی - اقتصادی علیه دیکتاتوریه‌ی حاکم تبدیل شد . در جامعه‌ی ما حضور بی اهمیت بورژوازی بومی شرایط به حاکمیت رسیدن خرده بورژوازی را فراهم کرد و شرایط استحالی‌های آنرا نیز به بورژوازی دلال فراهم میکند . بورژوازی لیبرال ، مجموعاً ضعیفتر از آن بود که به عنوان یک قطب اقتصادی مطرح باشد . متأسفانه چهره‌ی سیاسی غلط اندازی داشت و توده‌ی مردم (و نیز حامیان خارجی آن) خیلی دیر متوجه شد که رهبران سنتی "به عنوان شیپورچی جلوانداخته شده‌اند و نسه

مقام فرمانده " .

از جنبه‌ی اقتصاد، ساخت غالب اقتصادی یعنی ساختی که در بازتولید مناسبات موجود دخالت دارد حوزه‌ی گردش و توزیع است . غلبه‌ی حوزه گردش به این معناست که بورژوازی دلال فراگیر تر از بورژوازی تجاری است ، سرمایه‌ی تولیدی دلال می‌شود چون فلان کارخانه دار ترجیح می‌دهد مواد خام را در بازار بفروشد و زحمت تولید را نکشد . قطب سرمایه سود بیشتر را در تجارت می‌بیند و . . . در یک کلام غلبه‌ی اقتصاد دلالی بطور مضاعف تعیین کننده است و بر تمام عرصه‌ی کارکرد سرمایه تاثیر میگذارد .

نتیجه آن که ساخت اقتصادی ، ساخت حکومت در "جامعه"ی ولایت فقیه به ترکیب سازگاری دست یافته است بطوری که ثبات و بی ثباتی هر کدام به ثبات و بی ثباتی اجزای دیگری بستگی دارد . بقای حکومت به اقتصاد دلال و بقای اقتصادی دلال به حاکمیت فعلی وابسته است . و حالا گو که دیوارها شکم داده است بار سنگین ولایت فقیه بردوش حامیان ساده دل گذاشته شده و این مزدش را در بهشت وعده کرده اند . انهایی که زیر بار نرفتند شاید مذهبشان را دوست داشتند و حال کنه جایی برای تفسیر باقی نمانده است تازه میفهمند که مذهبشان آنها را دوست نداشت . مبارزه اما ، سخت و بی امان است و "واضح است اگر قرار بود فقط تحت شرایط کاملاً حتمی و مساعدی به مبارزه دست یازیده شود ، آن وقت تاریخ جهان خیلی ساده و بی دردسرها ساخته میشد" . آینده سخن خواهد گفت .

ك - سحر

(۱) La boheme ، در اصطلاح خودمان باید گفت اوپاش

(۲) بحث ما جنبه‌ی عمومی دارد و نه این که هر کاسب ریز و درشت حامی رژیم است .

وضعیت طبقه کارگر

وضع پیش از انقلاب

در اعتراضات و مبارزاتی که به قیام بهمن ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه منجر گردید بی تردید کارگران، بویژه در مراحل نهائی آن نقشی مهم و تعیین کننده داشتند.

اعتمادات سرتاسری که با اعتماد کارگران صنعت نفت به قطع تولید و صدور نفت و توزیع فرآورده های آن انجامید، نقشی مهم در ازپای درآوردن رژیم شاه داشت.

بانگهای به اعتراضات کارگران از ابتدای سال ۵۷ به بعد، گسترش شعارها و مطالبات سیاسی آنان، همپای تداوم مبارزات سیاسی توده ای مردم قابل مشاهده است. اگر در فروردین ماه ۵۷ از جمله کارگران چیت سازی به شهر با خواستهایی کاملاً منفی دست به اعتصاب میزنند، در شهریور ماه همان سال کارگسستران ذوب آهن اصفهان در اعتصاب خود، در کنار خواستهای منفی، مشخصاً خواستهای سیاسی عنوان میکنند و بالاخره در اعتصاب سرتاسری کارگران صنعت نفت شعارهای مشخصاً سیاسی (لغو حکومت نظامی، آزادی بیسان و اجتماعات، لغو قراردادهای استعماری) در کنار شعارهایی مانند افزایش حقوق و دستمزد، نظارت بر تقسیم سودیزه ... عنوان میگردند.

در طی همین مبارزات تجزیه ای اشکال مختلف سازماندهی که در بین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ بر اثر ضرورت های مبارزه ایجاد میگردد، سرعت به واحدهای تولیدی دیگر منتقل شده و تشکیل شوراهای عنوان یکی از اهرم های اصلی سازماندهی مبارزات، به تجربه روزمره کارگران اغلب واحدهای تولیدی بزرگ و هم چنین ادارات و موسسات دولتی تبدیل میگردد.

مروری بر این مبارزات نشان میدهد که خواستهای عنوان شده توسط کارگران، از چهارچوب خواستهای عمومی مردم فراتر رفته و طرح شعارهای خاص ضد سرمایه داری، بطور محدود فقط در واحدهای مطرح میشود که کارگران پیشرو دارای نفوذی ملموس در آنها هستند.

اعتراضات و اعتمادات کارگری در سال ۵۷، که از بعد از دوره ی شهریور ۲۰ تا مرداد ۲۲ بزرگترین و گسترده ترین مبارزات صنفی - سیاسی کارگران ایران بود، به دلیل عدم وجود احزاب و گروه های سیاسی چپ بانفوذ قابل توجه در بین کارگران، نبود تشکیلات صنفی کارگری و عدم تجربه ی کافی عناصر پیشرو کارگری در سازماندهی اعتراضات کارگری، علیرغم گستردگی بی سابقه و تاثیر انکارناپذیر بر مبارزات مردم برای سرنگونی رژیم شاه، نتوانست در چهارچوبی مستقل و باشعارهایی که مبین خواستهای ویژه ی توده های کارگر باشد شکل بگیرد.

اگرچه در این دوره مبارزات کارگران در کنار سایر اقشستار مردم، باشعارهای خاص کارگری - انقلابی انجام نمیگیرد، ولی کارگران ایران برای اولین بار در تاریخ حیات خود فرصت مییابند تا از قدرت عظیم خود در برابر درآوردن یک رژیم قدر قدرت استفاده کنند. این تجربه اما (به دلایلی که به آنها

اشاره شد) نتوانست آنقدر قوام بیابد که بتواند بعد از کسب قدرت توسط رژیم آخوندی، مبارزه را برای تحقق آن شعارها تداوم بخشد. طبقه کارگر ایران، علیرغم گسترش کمی در سالهای دهه ۵۰، از جهت رشد آگاهی یحیی نرسیده که بتواند در تحولات سیاسی جامعه نقشی درخور بعهده گیرد. این وضعیت عمدتاً ناشی از ماهیت سرمایه‌داری ایران، چگونگی رشد صنعت در آن سال‌ها، بی‌تجربگی و ناپختگی مبارزاتی و عدم انتقال تجربیات گذشته در اثر غیاب سازمانهای بزرگ چپ که خودنمایی از دیکتاتوری بود، منشاء دهقانی اکثریت کارگران و همچنین ویژگیهای عام فرهنگی جامعه بود.

انقلاب و توهمات جنبش چپ

با سرنگونی رژیم شاه، و حاکمیت حاکمان جدید در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ طبقه کارگر ایران، با پشتوانه‌های این جنبش، وارد عرصه‌ی جدیدی از مبارزات صنفی-سیاسی میشود. دوره‌های ۵۸ و ۵۹، دوره‌ی مومکراسی نیم‌بند و عدم قدرت حاکمیت برای کنترل اوضاع فرصتی پیش می‌آورد تا کارگران نیز در کنار سایر اقشار مردم، وارد کارزاری گسترده برای کسب حقوق خود بشوند. از ویژگیهای این دوره، امکان فعالیت گسترده و کم‌وبیش آزاد نیروهای چپ و انقلابی در بین کارگران است. این خصوصیت از این رویداد اهمیت است که بسیاری از کارگران، بخصوص در تهران و شهرهای بزرگ، برای اولین بار امکان می‌یابند با دیدگاهها، اهداف و آرمانهای چپ آشنا گردند و برخی به مطالعه آثار جنبش کمونیستی بپردازند و عسده‌ی کمتری حتی بایستادن به این گروه‌ها و سازمانها وارد مبارزه‌ی سازماندهی شده علیه سرمایه‌داری گردند.

از جانب دیگر اما وجود توهمی گسترده نسبت به رژیم که حتی بخش وسیعی از نیروهای چپ را نیز شامل میشد مانع از این بود که کارگران حتی برای تحقق آن شعارهایی که تا قبل از ۲۲ بهمن برای آن مبارزه کرده بودند، به اعتراضات خود ادامه دهند. بی‌تجربگی نیروهای چپ در زمینه‌ی کار در بین کارگران (اکثریت قریب به اتفاق نیروهای چپ با شاید همه‌ی آنها برای اولین بار ارتباطات واقعی کارگری را تجربه میکردند)، سردرگمی آنها در تبیین ماهیت رژیم و راههای اصولی ادامه‌ی مبارزه با آن، عدم انتخاب تاکتیکها و شعارهای درست با قدرت بسیج‌کنندگی زیاد و فرقه‌گرایی شدید آنها، در این میان طبعی تاثیر نبوده است. از این روست که کارگران به همراه بخش‌های وسیعی از توده‌ی متوهم، در بسیج‌های توده‌ای رژیم مانند رفراوند و جمهوری اسلامی، انتخابات مجلس خیرگان، و ۰۰۰ شرکت میکنند. در همین حال اعتراضاتی کسسه بلافاصله از بعد از استقرار حاکمیت جدید در اینجا و آنجا صورت می‌گیرد، نشان از تداوم تاثیر مبارزات گسترده سال ۵۷ در سطحی محدود دارد. عدم پرداخت حقوق ۶ ماهه‌ی دوره‌ی اعتراضات، وضع دشوار معیشتی، فرار سرمایه‌داران بزرگ و در پی آن وضعیت نامشخص تولید در بسیاری از کارخانجات سبب بروز موج جدیدی از اعتصابات و تحمن‌ها میگردد. در روز ۵۸/۱/۱۸ تحمن کارگران پروژه‌های سندیکاهای کارگری جنوب که دارای ۱۵ هزار عضو است، مورد هجوم حزب الله واقع میشود، در سوم اردیبهشت ۵۸، ۹ نماینده شورای کارکنان کشت و صنعت کارون و در روز اول خرداد ۵۸ حدود ۱۷ نفر از اعتصابیون نورد اهواز دستگیر میشوند.

اعتراضات و اعتصابات، در شهرهای صنعتی آبادان، اهواز، تهران، رشت، تبریز با خواسته‌های ۴۰ ساعت کار در هفته و تعطیلی ۵ شنبه‌ها، بازگشت اخراجیها و ملی شدن کارگاهها روز بروز در سطحی وسیعتر

ادامه می‌یابد. در برخی از کارخانجات، با بعلت فرار مدیریت (شیمیکو) و با بعلت عدم توجه مسئولان به خواسته‌های کارگران (کوره پزخانه آمل، چرمسازی خسروی، نبروتابلو رشت) کنترل تولید و توزیع به دست کارگران می‌افتد. کارگران منابع نفت نیز همچنان به اعتراضات خود ادامه می‌دهند. برخورد حاکمیت به این اعتراضات، از چارچوب برخوردهای سنتی رژیم‌های سرکوبگر فراتر نمی‌رود. تا اوائل تابستان ۵۸ امارت‌سعی دارد به این اعتراضات بدون درگیری فیصله دهد. و به این وسیله از گسترش آن به سایر واحدهای تولیدی جلوگیری کند. کارگران در این مقطع بدون نیل به خواسته‌هایشان، اشکسال گوناگون و متفاوتی را برای اعتراض بر می‌گزینند: کمکاری، ارسال نامه و طومار و مراجعه به نهادهای دولتی از قبیل اداره‌ی کار، دادستانی، شورای انقلاب، دفاتر امام، اعتصاب، تحصن، معانعت از خروج کالا از محل کارخانه از جمله این اشکال است. شوراها و کارکنان و بعضاً سندیکاها محدودی که وجود دارند، در سازماندهی این اعتراضات در این دوره نقش اساسی بعهده دارند. وجود عناصر مترقی و نفوذ نیروهای چپ در محافل کارگری نیز نقش قابل توجهی در این اعتراضات دارند. این اعتراضات امارت‌سعی نیست که بتواند در برابر بسیج‌های چندصد هزار نفری حاکمیت به بهانه‌های سخلف فداعلم کند. برگزاری نظاهرات اول ماه مه، سال ۵۸، که به نمایش قدرت چپ در برابر نیروهای واپسگرا تبدیل میگردد، بمسوان اولین اقدام همبسته چپ تاثیر زیادی بر مداوم مبارزات اعتراضی کارگران دارد.

تشدید سرکوب

همزمان با انتخابات مجلس خبرگان، یورش وحشیانه به کردستان، موج دستگیری و اخراج و سرکوب نمایندگان کارگران در کارخانجات شدت می‌گیرد. در صنعت نفت گچساران خانه‌ی نماینده‌ی کارگرانی که برای ایجاد سندیکا مبارزه می‌کنند، نیمه شب با بمب دستی مورد حمله قرار می‌گیرد، کارگران مستعرض در سالن خاکی کارگراصفهان مورد حمله قرار می‌گیرند و کمتیه‌چی‌ها به تحمن کارگران شرکت براون اندرویت سراندازی کرده و ۷ کارگر را زخمی می‌کنند.

مبارزه برای ایجاد سندیکا، که از جانب رژیم با شدت مورد مخالفت قرار می‌گیرد، در چند مورد معدود با موفقیت همراه میشود. افتتاح سندیکادر ررسندگی رضویه کرمان، افتتاح سندیکای نفت گچساران، گچساران، پرسررسون مسجد سلیمان، صبادان بندر ترکمن، کارکنان کشتیرانیهای خرمشهر از جمله‌ی این موارد است. جنبش ایجاد سندیکا های کارگری بعنوان ابزار مناسب برای سازماندهی اعتراضات منفی کارگری در همین حد محدود میماند.

با آشکار شدن فدیت حکومت با خواسته‌های کارگران، مبارزات کارگری بتدریج ابعاد وسیعتری می‌یابد. شعارهای سیاسی کارگران در این مقطع عمدتاً شامل اخراج مدیران طاغوتی و ملی کردن سهام خارجی کمپانی‌هاست. شوراها به ابزار اصلی برای سازماندهی مبارزات کارگران تبدیل میشوند. این شوراها اما بدلیل عدم تجربه و آشنایی با اعضای آنها به مکانیسم‌های مبارزه، فعالیت خود را در چهارچوب بک کارخانسه و کارگاه محدود کرده و بتدریج با نفوذ عناصر سازشکار به درون آنها در بسیاری موارد نقش واسطه بیسین کارگران و حاکمیت را بعهده می‌گیرند.

از خواسته‌های مهم کارگران در سال ۵۸ پرداخت سود ویژه بود که شاید از جنبه‌های تریب و محوری تریب مسائل در طی مبارزات این دوره محسوب می‌گردد. شورای انقلاب در پی اوگیری مبارزات در آذرماه ۵۸، پرداخت سود ویژه را تصویب کرد ولی چند ماه بعد در ۲۴ تیرماه ۵۹ قانون سود ویژه را به دلیل "طاغوتی بودن" لغو کرد. اعتصاب در بیش از ۲۰ کارخانه تحت رهبری اتحاد شوراهای کارگری کیلان و در اواخر سال ۵۸، اعتراض نمایندگان شوراها و سندیکاهای تعداد زیادی کارخانه دیگر نشان‌دهنده وسعت مبارزه برای دریافت سود ویژه بود.

یکی دیگر از خواسته‌های مهم کارگران که در اکثر کارخانجات مطرح شد ۲۰ ساعت کار در هفته بود. در اواخر سال ۵۸ کارگران صنعت نفت آبادان حق ۴۰ ساعت کار در هفته و تعطیلی پنجشنبه‌ها را به دولت تحمیل کردند. اما دولت علیرغم عقب نشینی موقت مجدداً در خرداد ۵۹ طی ابلاغیه‌ای ۴۴ ساعت کار در هفته را تصویب می‌کند. اعتراضات کارگران به این تصویبنامه اما در حد تبلیغاتی که رژیم در دوره "محاصره‌ی اقتصادی غرب" بعد از اشغال سفارت آمریکا برآورد، با موفقیت همراه نمی‌شود.

افول دموکراسی نیم بند

حمله‌ی وحشیانه و مغول‌وار رژیم به دانشگاهها در ابتدای سال ۵۹، سرآغاز پایان دوره‌ی دموکراسی نیم بند بعد از انقلاب است. سرکوب کارگران در شرکت ملی پروژه‌های، اخراج کارگران مبارزان کارخانه‌ها، سرکوب وحشیانه در ترکمن صحرا و کردستان، سرکوب اعتراضات دیپلمه‌های بنکار در اندیمشک، درود، اصفهان، حمله به دانشگاهها و ۰۰۰ مقدمات را برای هجوم گسترده بعدی به نیروهای مخالف فراهم ساخت.

بعد از تصویب لوایح ضد کارگری نظیر لغو سود ویژه، ۴۴ ساعت کار در هفته، انحلال شوراهای کارگری توسط "شورای انقلاب" به‌مراه تشکیل شوراهای اسلامی به جای آنها و اعزام هیاتهای پاکسازی به کارخانجات، نوک تیز حمله بتدریج متوجه عناصر مبارز در کارخانه‌ها شد. اخراج ۸ تن از کارگران تراکتور سازی تبریز، اخراج عناصر فعال شورای کارکنان سیمان ری، اخراج ۲۵ تن از کارگران مبارز "پوشش رشت"، دستگیری ۴ نماینده کارگران صنعت نفت، تصفیه و پاکسازی در فیلبیس، صنایع شیمیایی پرسیولیس و غیره ۰۰۰۰ همه مثل هابی نمونه خروار از مقابله‌ی رژیم با کارگران پیشرو در کارخانجات است.

شروع جنگ در اواخر تابستان ۵۹ برای رژیم بهانه‌ی مناسبی برای سرکوب اعتراضات پراکنده کارگری در این زمان فراهم می‌کند. بقایای شوراهای کارگری منحل شده و انجمن‌های اسلامی با بهانه‌ی جنگ فعال مایه‌ها کارخانه‌ها میشوند. شعار تولید بیشتر که در این دوره توسط حزب توده و اکثریت و راه کارگر عنوان می‌شود نیز در خدمت سیاست‌های جنگ طلبانه‌ی رژیم مورد حمایت قرار می‌گیرد. با این وجود در ماههای اول آغاز جنگ هنوز در کارخانه‌های مختلف بصورت پراکنده اعتراضاتی صورت می‌گیرد. همین موارد است که اما با خشونت بی سابقه از جانب رژیم پاسخ داده می‌شود. در همین دوره ساعات کار در کارخانجات از ۴۰ ساعت به ۴۴ ساعت در هفته افزایش می‌یابد، تعطیلی روزهای پنجشنبه لغو می‌شود و استخدامهای جدید در کارخانجات محدود می‌گردد. در ماههای پایانی سال با بحرانی شدن اوضاع سیاسی داخلی، اعتراضات

کارگران نیز بتدریج آغاز میگردد. حوادث خرداد ۶۰ درگیریهای شدید خیابانی مجاهدین ورژیم و آغاز موج سرکوب وحشیانه مخالفین، در چارچوب مقابله با سازمانهای سیاسی محدودنمانده و هر اعتراض دیگر از جمله اعتراضات کارگری نیز با اخراج بلافاصله ی کارگران معترض پاسخ داده میشود. از این جمله است اخراج های گسترده در ری ۱۰۰۰ واک، بنز خاور، ایران سرنگ، چینی بهداشت، ایران ناسیونال، خودروسازان، آزمایش و ۰۰۰۰ در همین دوره در کنار اعدام هزاران زندانی سیاسی وابسته به سازمانها، تعدادی از کارگران زندانی نیز بچوخه های اعدام سیرده میشوند.

خفقان و اشکال جدید مبارزه

حاکم شدن جو خفقان در نیمه ی دوم سال ۶۰ و سال ۶۱، بر اعتراضات کارگری نیز تاثیر میگذارد و تعداد حرکات اعتراضی کارگری بطور محسوس کاهش می یابد. در همین دوره جنگ نیز با شدت ادامه دارد و همین مستمکی برای اعمال رژیم است تا توسط انجمن های اسلامی و سپاه در کارخانجات، بسیج کارگری ایجاد کرده و کارگران را برای تمرینات و آموزش نظامی به پادگانها اعزام کنند. هفته های بسیج کارخانجات از این پس بصورت یکی از مراکز اصلی اعمال حاکمیت رژیم در کارخانه ها درآمده و اعزام کارگران به جبهه عملاً بصورت مجازات در مورد کارگران خاطی اعمال میگردد.

از سال ۱۳۶۲، با آغاز کاهش قیمت نفت و گسترش بحران تولید در کارخانجات، رژیم بعنوان "راه حل"، خط تولید بسیاری از کارخانجات را تغییر داده و آنها را در خدمت تولید جنگ افزار یکسار میگيرد. حتی کارگران بعضی کارخانه ها هم به کارخانه های صنایع نظامی گسیل میشوند. این "راه حل" اما از یکسو فقط در برخی از کارخانه ها قابل اجرا بوده و از جانب دیگر به دلیل محدودیت های تهیه مواد اولیه، گاهی از مشکل باز نمیکند و بسیاری از کارخانه ها کماکان بصورت نیمه تعطیل به فعالیت ادامه میدهند. در همین دوره با تشدید بحران اقتصادی، وضع معیشتی کارگران بشدت روبه وخامت میگردد. از جانب دیگر اما به دلیل وجود خطر اخراج دسته جمعی، کارگران کمتر بسبب اعتراضات برای بهبود وضع معیشتی روی میاورند. در چنین وضعیتی، اعتراضات کارگران به سوی مسائل گوناگون نظیر طرح طبقه بندی مشاغل، ایجاد تعاونی های مصرف و مسکن، جلوگیری از اخراج های دسته جمعی و انتقال ها، تصویب قانون کار جدید و غیره بعنوان اهرمهایی که شاید بتوانند گوشه ای از مشکلات معیشتی کارگران را حل کنند کانالیزه میشوند. از جانب دیگر رژیم حتی ابتدائی ترین محاسباتی از بیان درخواستهای کارگران، یعنی انتخاب نماینده برای اعلام نظرات آنان به مدیریت را با شدت پاسخ میدهد و انتخاب نماینده در اکثر قریب به اتفاق موارد به دستگیری و اخراج نماینده می انجامد.

این وضعیت بتدریج شکل بی خطرتری از اعتراضات را در بین کارگران جامی اندازد. کارگران معمولاً پس از یک انتظار طولانی برای برآورده شدن خواسته هایشان، و مراجعات مکرر به شورای مدیریت، طومار تهیه کرده و آنرا از طریق نصب در قسمتهای مختلف کارخانه به اطلاع سایر کارگران رسانده و نسخه هایی را نیز تحویل مدیریت میدهند. با تهیه این طومارها، فشار بر انجمن و شورای اسلامی آغاز میگردد تا بالاخره مدیریت مجبور گردد با برگزاری یک مجمع عمومی موافقت کند. مجمع عمومی معمولاً به محل اعتراض خشمگینانه ی کارگران تبدیل میشود. در مواردی این مجمع عقب نشینی مدیریت و پذیرفتن خواست

کارگران و در موارد دیگری بی اعتنائی به این درخواستها به دنبال دارد. در بسیاری موارد قدم بعدی از جانب کارگران دنبال نمیشود و اعتراضات در همین جا خاتمه می‌یابد. در طول سالهای گذشته اما مواردی نیز از اعتراضات کوتاه مدت و چندروزه نیز مشاهده شده که اکثرا توسط عوامل رژیم سرکوب شده است. در همین دوره کارگران که مطلقا امکان تشکیل سازماندهی منفی را نداشتند، به تدریج به شوراهای اسلامی به مثابه یکی از مراکزی که کارگران میتوانند آنها را برای کسب خواسته‌هایشان در مقابل مدیریت تحت فشار قرار دهند، رومی‌آورند. این وضعیت، که از دید رژیم نقض غرض محسوب میشود، باعث می‌گردد مسئله‌ی تصویب اساسنامه‌ی شوراهای اسلامی کار حتی قبل از رسیدگی به لایحه قانون کار در دستور قرار گرفته و توسط مجلس به تصویب رسد. طبق این لایحه، علاوه بر اینکه مدیریت هم در این شوراهای نامانده دارد، در عمل شوراهای اسلامی قابل انحلال توسط وزارت کار است. برخورد کارگران با شوراهای اسلامی کار، برخوردی دوگانه است. از سویی اکثریت کارگران مطلقا اعتمادی به این شوراهای و کارگزاران آن نداشته و آنها را عوامل رژیم میدانند ولی از سوی دیگر بعنوان تنها مراجع موجود رسمی برای کسب خواسته‌های کارگران تحت فشار قرار دارند. در طی سه سال اخیر، این گونه شوراهای بسیار کوشش کرده‌اند با حمایت از برخی خواسته‌های کارگران و در مواردی درگیر شدن با مدیریت خود را مدافع کارگران نشان دهند. این درگیریها در مواردی بصورت مخالفت با بازگرداندن طاعتی و در موارد بسیاری هم به رقابت با مدیریت دولتی برای گسترش نفوذ خود انجام می‌گیرد. ولی این انجمن‌ها در اکثریت قریب به اتفاق مواردی که از سوی مدیریت پذیرفته شوند، جانب کارگران را رها کرده و حامی مدیریت می‌گردند. در همین حال با افزایش سرمایه و تورم، وثابته ماندن سطح دستمزدها (اضافه دستمزدهای سالهای اخیر در مقایسه با تورم حاد موجود، بیشتر به یک شوخی غمانگیز شبیه بوده است. ماهمین شوخی غمانگیز در سال ۶۸ تکرار نشد)، رژیم مجبور شده است برای ایجاد حداقل یک چشم انداز امیدوارکننده، طرح طبقه بندی مشاغل را اخذ عنوان کند. این امر از جهتیک امیدواری طولانی مدت برای کارگران جهت اضافه شدن دریافتی شان ایجاد میکند و میتواند تا مدتی از بروز اعتراضات برای اضافه دستمزد جلوگیری کند و از جهت دیگر به ایسن دلیل که طرح ماهیتا نمیتواند بطور سرتاسری و همزمان در کلیه کارخانهها مطرح شود و همچنین به دلیل اینکه ارتباطی قوی بین طرح طبقه بندی مشاغل کارخانه‌های مختلف تولیدی نمیتواند وجود داشته باشد، زمینه مناسبی برای جلوگیری از مبارزه سراسری برای افزایش دستمزد و تقویت همبستگی بین کارگران است. دولت همچنین در سالهای اخیر دست به تمهیداتی از قبیل برقراری بیمه بیکاری و بن کارگری زده است که اهمیت اساسی در وضعیت عمومی کارگران ندارد.

علیرغم نکاتی که در بالا به آن اشاره شد، رژیم به دلیل مشکلات اقتصادی خود حتی قادر به اجسرای این طرح بر اساس برنامه‌ی زمانبندی شده نبوده و در کمتر کارخانه‌ای، این طرح بدون فشار کارگران و در مدتی کمتر از دو سال پس از مطرح شدن آن به اجرا درآمده است. در سالهای ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ تا امروز، در شرایطی که کارگران مایحتاج اولیه زندگی خود را با مشکلات بسیار تامین میکنند، اخراج و روبرو شدن با بیکاری، مانند اجل معلق بالای سرشان قرار دارد. ترس از اخراج و از دست دادن همین دستمزد بخور و نمیر، عاملی است که سرنوشت جنبش کارگری را در سالهای اخیر رقم می‌زند. حتی بسیاری از کارگران از وحشت اخراج و بیکاری در آینده‌ای دورتر داوطلبانه طرح استعفا و باز خرید را می‌پذیرند. باز خریدهای گسترده در ایران ناسیونال و زامیاد، تجربیات تلخی بود که مانع از استقبال کارگران از این طرح شده است. حربه‌ی

جدید رژیم ، انتقال کارگران از واحدی به واحد دیگر است . این انتقال ها اما مجموعاً با اعتراض کارگران روبرو میگردد چون با از بین رفتن سابقه کاری کارکنان با خطر اخراج در کارگاه جدید بعد از چند ماه مواجه میشوند . با این وجود ، حتی پس از پذیرش قطعنامه و ورود به با اصطلاح " دوره‌ی بازسازی " مشکل اخراج و انتقال کارگران هنوز وجود دارد .

وضع کنونی

موج جدید گرانی ماههای اخیر که بیش از همه کارگران و اقشار کم درآمدا تحت فشار طاقت فرسا قرار داده است ، علیرغم تشدید نارضایتی ، هنوز به اعتراضات دسته جمعی کارگران منجر نشده است . پدیده‌ای که در این شرایط بیش از پیش قابل مشاهده است ، تلاشهای انفرادی کارگران برای تامین معیاش از طریق انجام اضافه کاریهای مرگبار و بی درپی ، شغل دوم سوم ، روی آوردن به فعالیتهای انگلی نظیر دستفروشی ، فروش کوبین ، دلالسی وغیره است . هرکس سعی میکند ، از هر طریق ممکن ، شکم خود و خانواده اش را سیر کند و شرایط بهتری را انتظار بکشد . اکنون دیگر برای اکثری قریب به اتفاق توده‌ی باقی نموده که تا زمان ادامه‌ی حاکمیت رژیم اسلامی ، وضعیت اقتصادی بهبودی نخواهد یافت . پس چرا کارگران دست به اعتراضی گسترده علیه شرایط موجود نمی‌زنند؟ پاسخ این سؤال را باید در شرایط عام سیاسی جامعه جستجو کرد . طبقه‌ی کارگر ایران ، بهمان دلایلی که در صفحات قبل به آن اشاره گردید ، هنوز بعنوان یک نیروی اجتماعی با خواستها و اهدافی معین ، در کارزار سیاسی نقشی بعهده نداشته است . سازماندهی و ابزار چنین ابراز وجودی را نیز در اختیار نداشته است . تجربه‌ی محدود قیام بهممن و اعتراضات بدسبال آن ، طبعاً تجربه‌ی گرانبهائی بود که در روند آتی مبارزات کارگری آثار خود را نشان خواهد داد . ولی این تجربه تا به آن حد قوام نیافته که بتواند طبقه‌ی کارگر را بعنوان یک نیروی اجتماعی پشتناز به کارزار مبارزه علیه رژیم بکشانند . کارگران ایران ، هنوز جزئی از توده‌ی مردم و تابع عکس العمل های آن هستند . به عبارت روشن تر بی‌منظر میرسد در آینده‌ی قابل پیش بینی شروع و گسترش مبارزات سیاسی کارگری متاخر بر شکل گیری جنبش سیاسی عمومی و ضد رژیمی توده‌های مردم باشد .

۱ - شاه‌هرخ

رهائی



نشریه‌ی سازمان وحدت کمونیستی

وضعیت خرده‌بورژوازی شهری

الف - "طبقه"ی متوسط در ساختار جهانی در دهه‌ی اخیر

بی تردید، هر نوع مساعدت یا کوتاه آمدنی که جناحهای مختلف سرمایه‌داری جهانی به رهبری آمریکا و انگلیس (وزیر فشار متحدان بازار مشترک) در برابر انقلاب اسلامی ایران داشتند، قصدشان نابود کردن "طبقه"ی متوسط کشور نبود. دلایل:

طبقه‌ی متوسط ایران بهترین بازار فروش مستقیم و غیرمستقیم کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای مواد مصرفی را تشکیل میداده است.

طبقه‌ی متوسط ایران از حیث بنیان تفکرات اجتماعی خود بسیار محافظه کار و لذا قابل اعتماد بود، گرچه ناراضی خطرناک اومی‌بایست بزبان جناح چپ به مهار می‌آمد.

طبقه‌ی متوسط ایران با استثنای بخش‌های محدود سیاسی شده‌اش، مبارزه ضد امپریالیستی را بخوبی لمس نمیکرد و میان‌های مبارزه آزادیخواهانه و مبارزه ضد امپریالیستی‌اش بسیار منقوش بود.

طبقه‌ی متوسط ایران پر جمعیت و نیروی اجتماعی قوی به حساب می‌آمد که ارتش و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و کارشناسان اجتماعی و فنی را تحویل میداد.

با این‌وصف طبقه‌ی متوسط لطمه دید. سخت‌خسارت خورد اما تحلیل نرفت. قانون لاسال درباره‌ی طبقه کارگر می‌گوید، وقتی تعداد کارگران زیاد می‌شود، محدودیت مواد غذایی و بهداشت، مرگ و میر را مابانسان رواج میدهد و لذا با از تعداد کارگر در بازار پایین می‌آید. به این دلیل مزد نیروی کار در بازار همیشه در حد بخور و نمیر باقی می‌ماند. کارل مارکس این نظر را، ضمن آنکه مورد استفاده کافی قرار داد به علت مکانیکی بودنش رد کرد. بگمان او همان‌طور که واقعیت نشان میدهد طبقه کارگر میتواند از حیث عددی زیاد شود و حتی دست‌مزد نیز افزایش یابد. مهم آن اضافه ارزش است که کارگران تولید میکنند. در مورد طبقه‌ی متوسط، دستکم طبقه‌ی متوسط ایران وضع معکوس قانون لاسال پیش آمده است. عدد طبقه‌ی متوسط زیاد می‌شود، گرچه بطور کلی فوج فوج به کیسه خسارت دیدگان می‌ریزند. قانون اجتماعی کوچکی میان آنها حکم رواست. اندکی از آنها سود می‌برند، برخیشان تقلید میکنند اما سود نمی‌برند، برخیشان را دست تقدیر در این محصل با در آن محل به کارهای بی‌ثمر و امیدارد. اما اکثریتشان در حال از دست دادن دائمی سطح زندگی خود هستند. پس اندازه‌ها دارا نشیها جبران کننده فشارهای مالی شده است.

اقتصاد جهانی از زمان تشکیل کنفرانس گوادولوپ در اواخر سال ۱۹۷۸ تا آخرین اجلاس کشورهای صنعتی هرگز برای طبقه‌ی متوسط ایران خنجر نکشید. اما بیرون گذاشتن ایران از سهم رشد صنعتی جهان (به هر دلیل که باشد، دلیل آن خطر انقلابی غیر قابل مهار ایران نبوده است) طبقه‌ی متوسط ایران را بشدت زیان دیده کرد، بر عددشان افزود. اما ناراضی‌بایستیهای طبقه‌ی متوسط، بطور غالب، دامن غرب را نمی‌گیرد، این را مهندسی اجتماعی غرب خوب میدانند. ما هم اگر یادمان بیاید که چطور بخش مهمی از طبقه‌ی

متوسط - گرچه نه بخش های از حیث کیفی مهم - امیدها را از رادیوهای غربی می جویند یا مهندسی - اجتماعی هم عقیده می شویم .

اگر شغل ها را املاک بگیریم ، تعداد شغل های خدماتی و شغل هایی که بهر حال هم غیر کارگری وهم غیر سرمایه دارانه - کار فرمایانه هستند ، در ۱۰ تا ۱۲ سال اخیر نسبت به دوره گذشته رشد بیشتری کس کرده است . وقتی قرار شد کره و ترکیه و برزیل و سنگاپور و هنگ کنگ و تایوان شرکای خوب تر و فعال تر سرمایه داری جهانی بویژه سرمایه داری آمریکایی باشند ، بلاهای دیگر هم چه بر حسب تصادف ، چه مطابق قانسسون حتمی الاجرای سرمایه داری جهانی ، بجز عقب ماندگی صنعتی به سراقتماد ایران میابد ، جنگ ، افسست در آمدنفت ، رشد جمعیت شهری (بخوان تقاضاهای عظیم برای خوردن و پوشیدن و مصرف کردن) و غیره . در این صورت فقدان شغل های صنعتی ، با شغل های خدماتی که واقعا به تولید خدمت میدهند و مستقیما از آن تغذیه میکند ، سرمایه های پولی را به سمت شغل های ناب طبقه متوسطی میکشانند . اینکه چرا پول هم این وسط دایما زیاد میشود ، البته هم به مخارج دولتی که نمیتواند خود را کنترل کند مربوط میشود وهم به رابطه مثبت و حیاتی بین بخش محدودی از طبقه متوسط (نه خیلی هم محدود) و مخارج دولتی .

به این طریق است که ساختار اقتصاد جهانی که در سیستم وظایف بین المللی جایی برای صنعتی شدن نفتی هادر نظر نمیگیرد* جدا از آثار و خمی که بر زندگی طبقه کارگر میگذارد - و در کدام بحران طبقه کارگر جهان سوم تاوان سهمگین را نپرداخته است ؟ - دستمسته طبقه متوسط را نیز قربانی میکند . صنایع که ورشکست شدند دولت زربار آن میرود و دولت کارمند هم دارد ، مخارج هم دارد و دولت بیشتر از سرمایه دار خصوصی میل به کنترل دستمزدها دارد . تورم ناشی از نبودن کالا (و بودن تقاضا به دلیل جمعیت و پولی که دست دولتبان و نزدیکانشان هست) موجب میشود که در آمد واقعی کارکنان دولتی پایین بیایند . بسیاری از کارکنان دولتی عملا کارگر نیستند کارکنان واحدهای صنعتی هستند .

کاسبکاری کوچک و خرده یا شغل جادبی است برای کسانی که از مشاغل تولیدی و امانده اند بیار و ستاها را به سمت شهرها ترک میکنند زیاد بودن دست و فروشنده ، در آمد این گروه از صاحبان فعالیت را نیز در مسیر سکون یا مسیر نزولی قرار میدهد . با اینوصف مشکل است که مستقیم انبوه های متوسط به مبارزه طبقاتی کام بگذارند .

کار مبارزه ملی و آزادیخواهانه معمولا سروکارش با دولتی است که هم از عدم شکل توده ای وهم از شکل های خاص خود استفاده میبرد (ارتش ، پلیس وفادار ، تشکل های بخشی از طبقه متوسط و لومیسین هایی که از مزایای پولی دولت استفاده مالی میبرند و کمترین در مدار مصرف وابسته قرار دارند و لذا با پول ملی برای خود آلف اولوف درست میکنند) . در همپاشیده شدن تشکل های کارگری و تشکل های سوسیالیستی ، راه را برای دویدن با چرخش اقشار مختلف طبقه متوسط به سمت مدل های زندگی ماقبل طاغوتی باز میکنند . اعم از اینکه این مدل جان بگیرد یا خبر حضور آن هم برای دولت وقت وهم برای مهندسیین اجتماعی - سیاسی

* منظور از صنعتی شدن در اینجا ، صنعت پیشرفتهی ناشی از "انقلاب تکنولوژیک" است و نه هر نوع صنعتی شدن . ناگفته میاد است که کشورهای نفتی هر یک بصنوعی واکثرا تاحدی صنعتی شده اند . ولی این صنعت دارای همان ویژگی هایی است که بارها مورد بحث قرار گرفته است : مونتاژ ، وابستگی و عقب ماندگی ، فقدان حلقه های رابط ...

غرب - کارشناس مسایل ایران - غنیمت است . بنظر نمیرسد حکومت دموکراتهای آمریکا مایل بود نه از سروری جهان سرمایه کنار برود و نه اینکه از سهم رشد صنعتی ایران بکاهد ، اما فشارهای خردکننده داخلی آمریکا ، سیاست انزوای صنعتی برخی کشورهای در حال رشد جهان سوم را بنفع تمرکز سرمایه درمسئود کشورهای دیگر جهان سوم به کرسی نشاند . رقابت سرمایه‌های غیرآمریکایی نیز بر زمین اقتصادریگانی توانست به ایجاد سهم بیشتری برای سرمایه‌های غیرآمریکایی بیانجامد که حاصل آن دور شدن از رشد صنعتی برای آن کشورهای جهان سوم بود که به رشد وابسته امیدداشتند . در سایه سیاست نفتی ریگان - تاجسر درآمدنفتی ایران - و سایر کشورهای صادرکننده نفت - بشدت افت میکند . همی اینها به معنای تریع در حرکت پیچیده در طبقه‌ی متوسط ایران بود . اول رشد عددی ، دوم خسارت مالی انبوه آنان در مقابل تمرکز سرمایه در دست طبقه‌ی متوسط روبه رشد و پیشتاز مالی و بالاخره سوم سردرگمی سیاسی هرچه بیشتر برای انبوه آنان در کنار تمرکز پتانسیل انفجاری بطور پنهان در گوشه و کنار .

ب - "طبقه‌ی متوسط شهری پس از انقلاب

طبقه‌ی متوسط شهری ایران با ویژگیهای خود عبارتست از : کارمندان دولت ، کارمندان بخش خصوصی ، کاسبکاران جزء و دستفروشها ، کاسبکاران متوسط و خرده تولیدکننده‌ها (مثلا صاحبان مرغداری ها ، واحسد های تولیدی کوچکی مانند کفش و بندپوتین و پلاستیک و غیره) کاسبکاران پردرآمد (بجز سرمایه‌سازان سوداگر بزرگ بازار وابسته به جناح حامی سرمایه‌داری نامحدود و با جناح سرمایه‌داری دولتی) ، تکنوکراتها و روشنفکران (به لحاظ فعالیت تولیدیشان و نه به لحاظ وابستگی طبقاتی ، زیرا به لحاظ اخیر به چند گروه مجزا تقسیم میشوند) ، نظامیان و بالاخره صاحبان مشاغل غیردائم "آبرومند" (بجز دستفروشسان و دلالان سرپایی و جزآن ، وارد در طبقه‌ی اجتماعی لومین ها) .

لازمست تصویری از جمعیت کشور بدست دهیم تا وضع طبقه‌ی متوسط شهری ایران روشن شود : جمعیت ایران در آغاز سال ۱۳۶۸ در حدود ۵۴ میلیون نفر است . در این تاریخ جمعیت ۴۰ شهر بزرگ کشور (که هر یک بیش از ۱۰۰ هزار نفر جمعیت دارند) به ۲۰ میلیون نفر و کل جمعیت شهرنشین کشور به ۲۹/۵ میلیون نفر بالغ میشود . همین ۴۰ شهر بزرگ در سال ۱۳۵۵ یعنی در حدود ۱۲-۱۳ سال پیش فقط ۱۱ میلیون نفر جمعیت داشتند . ۹ میلیون جمعیت اضافی مساویست با در حدود ۴ میلیون نفر وارد شده به نیروی کار شهری . به سختی بتوان پذیرفت سهمی بیش از ۵۰۰ هزار نفر از آنان به کارگران صنعتی و بیش از ۱۰۰ هزار نفر از آنان به سایر اقشار مولد خدماتی و نیمه صنعتی و کارشناسی و غیره تبدیل شده باشند . سهم اصلی از واردشدگان به شهرها را دستفروش ها ، صاحبان مشاغل متفرقه و نامشخص و سپس کارگران ساختمانی غیردائم به خود اختصاص داده است . جماعت مهاجرین افغانی در این میان هستند .

در سال ۱۳۵۵ تعداد مناطقی که بیش از ۵۰۰ نفر جمعیت داشت و دارای شهرداری نیز بود در کل کشور به ۱۸ نقطه میرسد . این رقم در سال ۱۳۶۵ به ۴۱۲ نقطه رسید این یکصد نقطه‌ی شهری اضافی (در واقع نقاط شهری با تعریف جدید به ۴۹۶ در سال ۱۳۶۵ میرسد ، از هیچ چهره صنعتی و تولیدی و یا چهره‌ی آموزشی و خدماتی پیشرفته برخوردار نیستند . روستاهایی هستند با جمعیتهایی شاغل در رشته‌های خدماتی بسیار کم بهره‌ور . مرکب از طبقه‌ی متوسط بسیار کم درآمد و البته معدودی لایه‌های پردرآمد در همی شهر

ها به پشتوانه‌ی ارتباط مناسب با روحانیت و نیروهای انتظامی و سپاه و غیره زندگی مرفه نیمه سنتسی خود را حفظ میکنند توجه داشته باشیم که نیمی از جمعیتی که به شهرها افزوده شده اند ناشی از رشد طبیعی جمعیت و مابقی ناشی از مهاجرت از مناطق روستایی هستند. از آنجاکه هیچگونه سیستم آموزشی افزایش بهره وری و روحیه‌ی تولیدی پس از انقلاب در کشور رشد نکرده است لذا انبوه مهاجرین از روستا به گروه اساسی تقسیم شده‌اند. اول صاحبان مشاغل متفرقه و غیرسازمانی و لومین و شبه لومین، دوم کارگران ساختمانی و باغبانی و غیره که در مشابهن با مشاغل لومینی هستند و سوم بخش بالنسبه کمتری که به کسبه طبقه‌ی متوسط شهری سرازیر شده‌اند. این گروه اخیر بیشتر از خردصورت و آوازی نادار و عقب مانده است و به بدرت خردصورت و آوازی روبه رشد مالی در میان آنان قابل مشاهده است. بهر حال تشکیل نیروی کارگر صنعتی شاغل در میان مهاجرین بشدت ضعیف است.

از جمعیت ۲۶/۷ میلیونی مناطق شهری کشور (در اواسط سال ۱۳۶۵) تنها ۶ میلیون نفر شاغل بوده‌اند بر اساس استاندارد های دفتر بین المللی کار از این تعداد فقط ۲/۴۵ میلیون نفر کارگر محسوب میشده‌اند از ۳/۵۵ میلیون نفر بقیه در حدود ۲/۲ میلیون نفر در موضوع بحث ما، یعنی در آن شغل هایی که در اول اس قسمت از آن نام بردیم، قرار میگیرند. فراموش نکنیم که بجز آن ۶ میلیون نفر، شاغلین غیر تمام وقت در کارهای خانگی و غیره، شاغلین کارهای نامشخص، شاغلین در کارهای ساختمانی موقت و متفرقه چیری در حدود ۲ تا ۳ میلیون نفر میشوند که گاه تحت عنوان نامشخص طبقه بندی میشوند ولی بهر حال در ردیف آن ۶/۵ میلیون نفر شاغل شناخته شده قرار نمیگیرند. به این ترتیب نسبت جمعیت فعال در سطح کشور از ۲۲/۵ درصد تا ۲۳ درصد در نوسان است. ولی واقعیت پابرجای آن به سختی به ۲۵ درصد میرسد. نکته‌ی مهم آنکه با هر حساب چیری در حدود نیمی از آن ۲ تا ۳ میلیون شاغلی که از حیث آماری پلاتکلیف هستند در عمل نیز از حیث شغلی جز، گروه نامشخص ها به حساب می آیند.

و اما اگر ۳/۲ میلیون از ۳/۵۵ میلیون نفر شاغل به موضوع بحث ما مربوط میشود مابقی ۲۵۰ هزار نفر (که حال به ۳۰۰ یا شاید ۲۵۰ هزار نفر رسیده باشند) چه کسانی هستند؟ سرمایه داران بزرگ و بسیار بزرگ تجاری، سرمایه داران بزرگ و متوسط تولیدی، صاحب منصیان عالی اداری و مذهبی و مانند آنها. فراموش نکنیم که در فاصله‌ی ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ سالانه بطور متوسط ۰/۵ میلیارد تومان در فاصله ۶۵ تا ۶۷ بطور متوسط سالانه در حدود ۱ میلیارد تومان جریمه گرانفروشی و احتکار بطور رسمی اخذ شده است (اخاذی های غیر مثبت شده بکنار و فرارهای از جریمه که درصد اعظم فعالیت احتکاری را میسازد البته باز بکنار). این ارقام نشان دهنده‌ی عمق فعالیت آن رده اجتماعیست که از بحث ما خارجند ولی آثار فعالیتشان طبقه متوسط مورد بحث ما را تحت تاثیر قرار میدهد. زیرا فعالیت مالی آنان است که خردمیز شغلی و پولی و مالی برای انبوه طبقه‌ی متوسط غیر کارمند دولت میسازد.

تقسیم بندی شغل طبقه‌ی متوسط به صورت زیر است:

کارمندان دولت ۶۰۰-۷۰۰ هزار نفر (اینها بجز نظامیان و کارگران بخش دولتی)

هستند. بخش دولتی رویم ۲ میلیون پرسنل دارد)

کارمندان بخش خصوصی ۳۰۰ - ۲۵۰ هزار نفر

کاسبکاران جز و دستفروشا ۷۵۰-۹۰۰ هزار نفر

کاسبکاران متوسط و خرده

| | |
|------------------------|---|
| تولید کننده ها | ۳۰۰-۴۰۰ هزار نفر |
| کاسبکاران پردرآمد | ۱۴۰-۱۶۰ هزار نفر |
| تکنوکراتها و روشنفکران | ۱۰۰-۱۲۰ هزار نفر |
| نظامیان دانشی | ۷۰۰-۸۰۰ هزار نفر |
| نامشخص | ۴۰۰-۵۰۰ هزار نفر (اینها نامشخص های مشخص هستند ولی در حدود ۵/۱ میلیون نفر نامشخص نامشخص داریم) |

ج - بیکاری مردان و زنان

از جمعیت ۲۶/۷ میلیونی شهری ایران (در سال ۱۳۶۵) تنها ۶ میلیون نفر دارای شغل گزارش شده است (۲۲ درصد جمعیت). گزارش هامیکویند که ۲۵ درصد جمعیت شهری کشور محصل هستند. اما با توجه به تعداد کثیرتر تکمیل کرده ها (به دلیل عدم امکان تحمیل، فقر، عدم علاقه و ناخوردگی اجتماعی و غیره) آنها نمیتوان در حدود ۲۲ درصد از جمعیت شهری را واقعاً محصل به حساب آورد.

گرچه اکثر بزرگ سالان (بالتر از ۶۵ سال) در مناطق شهری کشور به دلیل تورم و عدم کفایت درآمد آماده به کار هستند و در واقع به کارهای متفرقه بدنی و فکری و غیره نیز میپردازند، اما در واقع ۳/۵ درصد از جمعیت شهری کشور عملاً از این فعالیتها باز میمانند. با توجه به ۱۳/۵ درصد جمعیت زیر سن تحمیل (که بگذریم هنوز که هنوز است در مزارع، بدنبال گله، در کارگاههای قالی بافی، واحدهای صنعتی و رنگرزی و غیره از این نیرو استفاده میشود) در جمع ۲۹ درصد از جمعیت کشور میباید غیر فعال باشند.

اما باقیمانده جمعیت شهری یعنی آن ۶۱ درصد از ۲۶/۷ میلیون نفر که در سال ۱۳۶۵ تعدادشان ۱۶/۴ میلیون نفر میشد اینک تعدادشان به ۱۸ میلیون رسیده است. نیمی مرد، نیمی زن. وضع کلی اشتغال آنها را قبلاً توضیح دادیم. در فاصله ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ تفاوت در توسعه بیکاری و افزایش شغل های نامشخص است و بس.

از ۸/۲ میلیون نفر زنان آماده بکار مناطق شهری کشور در سال ۱۳۶۵ تنها ۵۲۰ هزار نفر شاغل و تعداد ۲۲۰ هزار نفر بیکار در جستجوی کار بوده اند. مابقی را باید مطلقاً بیکار یا در دهی خانهداران به حساب آورد. البته رقمی در حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر نیز به مشاغل ثابت نشده کمکی یا فکری و هنری و دستی مشغول بوده اند (این رقم سر جمع است و با احتساب تبدیل انبوه کارکنان نیمه وقت و پراکنده به کارکنان تمام وقت). در مجموع ۷/۱۵ میلیون نفر از زنان کشور بطور کلی خانه نشین بوده اند. از آن میان ۴۰ درصدشان زیر چتر خانواده کارگری و ۵۵ درصدشان زیر چتر طبقه متوسط شهری زندگی میکرده اند. در طول ۱۰ سال پس از انقلاب، رفتارهای اجتماعی و فرهنگ و بینش زنان خرد بورژوازی بطور بیسابقه ای خاص قشر اجتماعی خود و بایکدیگر متفاوت بوده است. به عنوان مثال زنان کاسبکاران سنتی مذهبی، زنان ملایان و مداحان و طلبه ها و خادمین مسجودا ما مزاده و نیز عناصر بسیار نزدیک به حزب الله و روحانیست عمرشان را به مسجدنشینی، نماز جمعه و کمیل و دعا رفتن و خیرچینی و جاسوسی و سایر فعالیت های حزب الهی و غیره سپری کرده اند، بجز آنکه صف و کوپن بازی نیز سرگرمی اصلی بشمار میآمده است. زنان کارمندان عمرشان غالباً بیافتن راههای صرفه جوئی، کوپن بازی و صف نشینی و انجام کارهای کمکسی

میگذرد.

از تعداد ۵۲۰ هزار نفر شاغلین رسمی تنها ۷۰ هزار نفر زن کارگر در مناطق شهری کشور حضور داشته‌اند. در مقابل ۴۵۰ هزار نفر شاغل اداری و فنی محسوب می‌شده‌اند. انبوه زنان بافنده و کارکنان فامیلی بدون مزد که در آمارها منعکس نشده‌اند، کارشان در جهت تامین معاش خانواده‌های شهری و روستایی که به‌سختی از تورم لطمه می‌بینند به صورت روزمره و تقریباً ناآشکار صورت می‌گیرد.

بیکاری زنان پدیده‌ای ریشه‌دار در کل وضعیت عقب ماندگی - وابستگی است. حتی در شرایطی که رشد اقتصادی کامل و جامع نیست و فقط ترقی‌های مقطعی و موضعی حادث می‌شود، ممکن است سطح اشتغال زنان بالا باشد. زنان در آن صورت در جامعه‌ای مانند ایران در مشاغل مربوطه به فعالیت‌های متفرقه و دستی‌فرستهای بهتری می‌یابند. اما در مشاغل سازمان یافته، زنان بیشتر در مشاغل خدماتی و سپس تولیدی نقش خواهند داشت. زنان خرده‌بوروژوا تقریباً بهیچ وجه حاضر به قبول کارهای کارگری نیستند و کاربرد فعالیت‌های دفتری و نظایر آن را ترجیح می‌دهند. در شرایطی که اوضاع اقتصادی سخت است بازندرتا زنان خرده‌بوروژوازی به قبول کار در کارخانه - اگر موجود باشد - تن می‌دهند.

بهر حال سقوط شدید اقتصادی در دوره‌ی ۱۰ ساله پس از انقلاب اشتغال عمومی زنان را بطور نسبی پایین آورده است و در عوض فعالیت‌های بدون مزد و متفرقه و کارهای نامشخص به سطح بالاتری رسیده است. در حالیکه جمعیت شهری در فاصله‌ی ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ در حدود ۱۱ میلیون نفر زنان شهرنشین در حدود ۵ میلیون نفر زیاد شده‌اند، اشتغال رسمی زنان از ۲۰۰ هزار نفر فقط به ۵۲۰ هزار نفر افزایش یافته است.

بیکاری گسترده مردان و زنان، اشتغال به فعالیت‌های متفرقه با گذران روزمره، دوری زنان از انواع فعالیت‌های اجتماعی متشکل - شغلی و غیر شغلی - غیاب فرهنگ مترقی جامع و باز و روحیه‌ی دموکراتیک و عدم ادغام اندیشه‌ای با مسائل کارگری و سوسیالیستی، موجب رونق بارار فردگرایی و خودخواهی و غیر سیاسی‌شدگی اجتماعی و عامل رشد شدید تمایلات محافظه‌کارانه شده است. زنان خرده‌بوروژوازی از این حیث بطرز عجیبی دچار واپس‌نشستگی اجتماعی هستند. زنان از طریق القانات خانوادگی این روحیه را در فرزندان و مردان خانواده نیز تقویت می‌کنند. ناراضبیتی زنان خرده‌بوروژوازی متوسط و پایین‌تر از متوسط بسیار شدید است اما تقریباً هیچ‌جا بصورت متشکل بروز نکرده است.

ناراضایی طبقه‌ی متوسط پایین و روبه‌ازدیاد هنوز به دلیل فقر مطلق نیست به دلیل محرومیت و ناکامی است که فشار تورم و توزیع ناعادلانه امکانات اجتماعی به ایشان تحمیل می‌کند. طبقه‌ی متوسط افسران از حیث امکانات موجود و امکانات پنهان، قابلیت تحمل فشارهای فراوانتری را داشته است و اینسرا عامل ایجاد فشار یعنی مقامات اقتصادی کشور که نیاز به ایجاد صرفه‌جویی عمومی به نفع بودجه‌ی جاری دولت داشته‌اند بهتر از خود طبقه‌ی متوسط میدانسته‌اند. وانگهی محرومیت بخش وسیعی از طبقه‌ی متوسط از کالاهای مصرفی به معنای محرومیت همه‌ی آنها نیست. به این ترتیب ناهمگونی عجیبی از حیث درصد برخورداری میان اعضای طبقه‌ی متوسط وجود دارد. در غیاب کالا و امکانات مصرفی و خدماتی کافی، تلاش برای کسب پول (که البته با وجود پول فراوان بی‌پشتوانه تولیدی در دستها، برای بسیاری کارچندان دشواری نیست) می‌تواند سرگرمی‌های طبقه‌ی متوسط را بسازد. کارمندان دولت، کاسبکاران کارکنان بخش خصوصی، همگی به جستجوی راه‌های پیدا کردن پول هستند. این پول در آوردن اما به معنای ارتقای سطح زندگی و بقینا ارتقای فرهنگ تسوده‌ای آنان نیست و نخواهد بود. اتفاقاً طبقه‌ی متوسط

محرومتر، جستجوگرتر بوده است و از سطح دانش و فرهنگ و بینش سیاسی خود را برخوردارتر کرده است. در این میان البته تکنوکراتها و بوروکراتها به طرز عجیبی به دو گونه سیاسی و غیرسیاسی تقسیم میشوند. غیرسیاسی ها در مجموع رده اقل از موفق طبقه متوسط (پول ساز، پرمصرف، تامین آتی و مسکن و وامیسن زندگی فرزندان، دارای امکان مسافرت خارج از کشور و ۱۰۰۰) جای دارند، اعم از اینکه از رده تکنوکراتها و بوروکراتهای موفق باشند یا صاحبان فعالیت مالی و دلالتی و خرده تولید و غیره.

در سال ۱۳۶۵ از ۸/۱۵ میلیون نفر مردان آماده بکار کشور تنها ۵/۵ میلیون نفر شاغل بوده اند که از آن میان ۱ میلیون نفرشان بلا تکلیف و دارندگان مشاغل آبدی و پنهان و غیبی و غیره هستند (در حدود ۲۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر ماموران امنیتی، خبرچین ها، بیاباها، دلالان ویژه مقامات و غیره در این آب و خاک داریم) در حال حاضر از حدود ۲/۵ میلیون بیکار شهری در میان مردان ایران صحبت میشود. در این میان خیل پیشست کنکوربها (۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار مرد و ۲۰۰ هزار نفر زن) به نوعی با بیکاری خود کنار می آیند و از بودجه های خانواده استفاده میکنند.

بیکاری در میان طبقه متوسط به يك حرکت دسته جمعی یاب به يك اعتراض فکری و همسو که برانگیزاننده ریشه های عمومی توام با تجزیه و تحلیل شرایط اجتماعی باشد نیا انجامیده است. البته تا حدی قضیه را باید به سرکوب مفولی هر نوع اعتراض از سوی دولت مربوط دانست اما وجه با اهمیت دیگر قضیه امیدهای است که با حرکت های فردی بخش عمده ای از خرده بورژوازی ایران در سر می پرورد. حتی آن جناح سیاسی شده که متمایل به بازگشت سلطنت است ایده هایش را با عمل توام نمیکند. منتظر ورود خود بخودی دولت هما یونی می نشیند.

خرده بورژوازی را دیگال عملاً بجز در حرکت های پراکنده و بجز نیرویی در دل اقل از جوان خرده بورژوازی متوسط پایین ترو وجود ندارد. را دیگال هم خرده بورژوازی در واقع تبلور خود را در خشم انفرادی و پراکنده هر چه بیشتر در بازتاب به محرومیت های عمومی جوانان و محرومیت هایی چون گرانی، بلا تکلیف فرزندان، مسئله مسکن، آزار اجتماعی و عدم آزادی در زندگی روزمره و غیره نشان میدهد، بی آنکه میان این نارضایتی و بنیانهای اجتماعی و اقتصادی آن رابطه و سازماندهی وجود داشته باشد.

د - جنبه های مبارزاتی

گفتیم که مبارزات اقتصادی تقریباً در میان گروه های مختلف خرده بورژوازی ایران شکل نگرفته است. راه حل های فردی و زیرکی اقتصادی متاسفانه به سرعت بیشتر و بیشتری متداول میشود. اما در همین حال نارضایتی های ناشی از محرومیت های مختلف جنبه های متفاوتی از مقاومت را برانگیخته است. گرچه هیچ سازمان متشکل خرده بورژوازی وجود ندارد و رادیکال های خارجی جز تب و تاب يك روزه رابطه ای با اقل از مختلف اجتماعی شنونده خود برقرار نمیکنند، اما با این وصف مسائل مردم را بهم می پیوندد.

گرانی بویژه گرانی هایی از ناحیه دولت ناشی میشود و مکر و حيله مقامات در برنامه های ضد تورم موارد عمده ایست که نوعی پیوستگی قلبی میان اقل از مختلف مردم بویژه خرده بورژوازی متوسط و پایین تسر از متوسط و طبقه کارگر پدید آورده است. طبقه متوسط شهرهای بزرگتر فرهنگ و فریاد مبارزاتی متشکل تر و رساتری بالنسبه دارند. پیشتر وقتی دامنه ای جنگ به تهران کشید موج نارضایتی هامیرفت که به صفوف

متشکل تبدیل شود. شتاب حاکمیت در پذیرفتن قطعنامه‌ی شورای امنیت یک دلیل عمده‌اش ایجاد تنشهای غیرقابل پیشگیری و خطیر در میان مردم کوچه و بازار شهرهای تهران و شهرهای بزرگ دیگر کشور بوده است. طبقه‌ی متوسط از عادات و روحیه‌ی مطالعاتی و کنجکاوی سیاسی بسیار بالاتری نسبت به گذشته برخوردار است. مقدار فروش کتب و مجلات بسیار بالا رفته است. این جریان نوعی روشنایی و وحدت بیشتر درونی میان مردم عادی پدید می‌آورد که سیاست فرهنگی دولت از طریق کنترل کاغذ و کنترل مطبوعات نیز سخت مشغول مقابله است. اگر گرایش به سمت مبارزه طبقاتی برخلاف سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ شدیدی و امیدبرانگیز نیست، جوهر گرایش به سمت مبارزه با خصلت کامل دموکراتیک (و نه دموکراتیک - طبقاتی) در درون آن اقشار طبقه‌ی متوسط که تحت ستم بیشتر هستند در عین حال درک آگاهی اجتماعی بیشتری دارد و وجود دارد.

جوانان و نوجوانان طبقه‌ی متوسط یعنی آن ۴/۵ تا ۵/۵ میلیون نفری که امروز به حدود ۷ میلیون نفر رسیده‌اند امیدبخش‌ترین جناح مبارزه دموکراتیک به شمار می‌آیند. محرومیت‌های شدید این نیروی جوانان از جهات مختلف از آنها پتانسیل انفجاری می‌سازد: عدم امکان آموزش عالی و در نتیجه ایجاد سپاه پشت کنکوریه‌ها، تله سر بازی و - در گذشته و کماکان هنوز احتمال - جنگ و جبهه، محرومیت و حضور بی‌عدالتی مصرفی در میان جوانان یک شهر و محله‌ی خاص و فشاری که مواکات و طاقت فرسای سپاه و کمیته‌ها، سختگیری والدین به دلیل سختگیری اجتماعی و ...

زنان خردبوروازی پایین تر از متوسط به دلیل روبرویی مستقیم با مسائل مادی و فشارهای اقتصادی بردوش خانواده، در واقع نیروی مرکب از خشم فروخورده‌اند. کشته شدن فرزندان و با احتمال آن، بی‌کساری بی‌تحمیلی، بی‌عدالتی، عدم امکانات کافی در تسهیلات زندگی مانند آب و برق و گاز و از همه مهم‌تر محرومیت از مواد غذایی کافی دامن خانواده‌های طبقه‌ی متوسط پایین را گرفته است. اینان به لحاظ درآمد ۶۰ تا ۷۰ درصد از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط را تشکیل می‌دهند. گرچه هیچ نشانه‌ای از جنبش مبتنی بر ناوختی در میان زنان خرده بورژوازی وجود نداشته است. اما این خلا، ناامیدکننده نیست زیرا فشار واقعی مملکت تر از آنست که از سیاست‌دبرود. مسئله این است که میان خواستهای اقتصادی طبقه‌ی متوسط فقیر و عقب مانده با خواستهای اقتصادی طبقه‌ی متوسط غیرسیاسی بالا باید تفاوت قائل شد، هر چند خواستهای اجتماعی مانند آزادی رفتار، فراغت از فشار حزب الله و سپاه و کمیته در میان آنان یکسان باشد. ●

پ - آرام

به یاد سه رفیق

نام سه رفیق دیگر به فهرست مبارزان خفته در خون سرخ انقلاب ایران افزوده شد .
وسپاهه‌ی کارنامه‌ی ننگین رژیم قرون وسطائی جمهوری اسلامی را طولانی تر کرد .
رفقائی نه از شمار قربانیان ناخودآگاه شرایط زمانه و فریب خورده مشتی رهبران
خودکامه ، که از تبار انسانهای آگاه آزاد بیخواهی که در بستر مبارزات حق طلبانه و بیه
بهای شکست ها و تجربه‌های جنبش سیاسی طبقاتی مردم ایران پرورش یافته اند .
از نسل نوین که نیل به آزادی و عدالت اجتماعی را در افق های دورتر و وسیعتری انتظار
میکشد .

اگر چه انقلاب سوسیالیستی ایران روزی در سوگ فقدان فرزندان پاک باخته اش خواهد
گریست ولی پروانه را در آتش سوزان وصل معشوق سوختن چه باک .
یادش انبیه همراهی
عاشقان راه آزادی و عزت و شرف انسانی زنده و جاوید باد .



منصور نجفی ، منصور پرشور و آتشین ، از خطه‌ی جنوب ایران در خرمشهر و بسال ۱۳۲۹

دیده بجهان گشود. پس از تحصیلات متوسطه بسال ۱۳۵۰ عازم هند شد و در شهر لودیانسا در رشته کشاورزی بهدانشگاه راهیافت. بحکم طبیعت سرکش و عدالتخواهش بی درنگ به جنبش سیاسی دانشجویان ایرانی در هند وارد شد و در مدت کوتاهی در زمره عناصر فعال مبارزه علیه رژیم شاه درآمد. در سال ۱۳۵۴ با شدت گرفتن فعالیتهای سیاسی و در اثر فشار دستگاه امنیتی شاه از هند اخراج گردید و بلافاصله به کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در اروپا و سپس در سوئد به جرگه هواداران گروه اتحاد کمونیستی درآمد و به مبارزه خود ادامه داد. در پایان سال ۱۳۵۷ به جنبش عمومی مردم در ایران ملحق شد. همزمان با سرنگونی شاه و تصرف و تصاحب قدرت توسط روحانیون و شکست انقلاب، او با عضویت در سازمان وحدت کمونیستی، مبارزه علیه رژیم تازه بقدرت رسیده را بجان پذیرفت. فداکاری، صمیمیت و جانبازی او در این دوران زبانسزد رفقائی بود که وی را از نزدیک می شناختند. او بتمام معنی کلمه و با تمام وجود در خدمت مبارزه بود تا آنکه در تاریخ دهم دیماه ۱۳۶۰ مورد یورش مزدوران رژیم قرار گرفت و دستگیر شد. پس از شکنجه و آزار فراوان بهده سال حبس محکوم شد. منصور که از زندانی به وسعت ایران به زندان تنگ و تاریکتری راه یافته بود به آرمان خود همچنان پایبند باقی ماند و در زندان به مبارزه خود ادامه داد تا اینکه سرانجام سازش ناپذیری او وی را در صدر سیاهه های اسیران قتل عام شده تابستان ۶۷ قرار داد و پس از هفت سال مقاومت جانانه با سری افرشته در راهی که گام نهاده بود جان باخت.



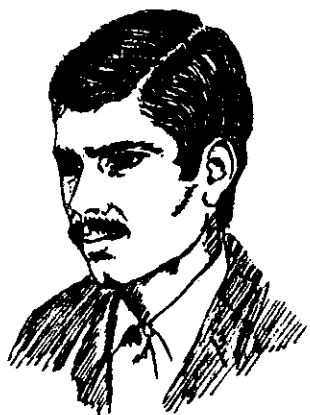
حسن ابراهیم زاده (عمو) در ۱۷ فروردین سال ۱۳۳۱ در خانواده ای متوسط در یکی از شهرهای شمال ایران متولد شد. پس از دوران تحصیلات ابتدائی در شهر زادگاهش وارد هنرستان صنعتی در رشته برق شد و بعد از پایان تحصیلات همراه با کار برای ادامه تحصیل به امریکا رفت، او که فعالیتهای محدود سیاسی را در ایران آغاز کرده بود، در خارج از کشور به جرگه های فعالین سیاسی پیوست و در سال ۵۷ همزمان با اوج گیری مبارزات مردم علیه رژیم شاه او نیز تلاش برای تشدید فعالیتهای خود در پیوستن به ایستادن مبارزات را آغاز کرد. در همین زمان در ارتباط با گروه اتحاد کمونیستی و به عنوان

عضو گروه ، از جمله اولین افرادی بود که قبل از بهمن ۵۷ به ایران اعزام گردیدند و در مبارزات توده‌ای مردم در این دوران و درگیریهایی مسلحانه روزهای قیام شرکت فعال داشت .

در سال ۵۸ او در کارخانه‌ای در شیراز به کار مشغول شد و در کلیه فعالیت های کارگری در این شهر از نزدیک شرکت داشت و به ترویج نظرات سازمان می پرداخت . در همدستان سال اوضاع درگیری عناصر رژیم با آموزشگاه عشایری شیراز بشدت مجروح شد و چندین روز بستری گردید . چندی بعد ، در جریان يك اعتصاب کارگری در کارخانه ، بعنوان یکی از گردانندگان اعتصاب از کارخانه اخراج شد و اگرچه مدتی بعد به دنبال اعتراضات کارگران به سرکار خود بازگردانده شد ، مدت کوتاهی بعد از این بازگشت مجدداً اخراج گردید و در کارخانه دیگری بصورت روز مزدبکار پرداخت . در اواخر سال ۵۹ رفیق حسن که تحت پیگرد شدید ماموران رژیم در شیراز قرار داشت به تهران آمد و به فعالیتتهدیه‌سازمانی پرداخت و در ۹ اردیبهشت سال ۱۳۶۰ در حین فعالیت تبلیغاتی برای تدارک بزرگداشت روز ۱۱ اردیبهشت در تهران دستگیر شد . و بعد از ۱۵ روز اسارت در کمپته به اوین منتقل گردید . او از اولین روزهای ورود به اوین در حرکات جمعی زندانیان علیه شرایط زندان بطور فعال شرکت کرد و بتدریج به عنوان یکی از گردانندگان این اعتراضات شناخته شد و به همین دلیل بارها تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت . از بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ و تغییرات در وضع زندانها ، ماموران رژیم علیرغم اینکه هیچگونه مدرک مهمی علیه وی در دست نداشتند صرفاً به دلیل ایستادگی بر مواضعش و دفاع از آرمانهایش او را دائم تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار میدادند . علیرغم این شکنجه‌ها امار رژیم موفق نشد در طول ۴ سال اسارت از او کوچکترین اطلاعی در مورد هم‌زمان و سابقه فعالیتش بدست آورد . در عین حال او تا آخرین روز حیات خود در برابر دادگاههای فرمایشی در زندان تکرار میکرد که يك کمونیست است . قرار دادن او در يك سلول با افراد خائن با این تصور موهوم که او را "به سر عقل" آورند نیز با اینکه بارها تکرار شد ، شمری برای رژیم نداشت . سرسختی های رفیق و بی اثر بودن شکنجه‌های بی سابقه و بی درپی رژیم را واداشت حکم اعدام او را صادر نمایند . این حکم در روز ۲۰ بهمن ۱۳۶۲ اجرا شد .

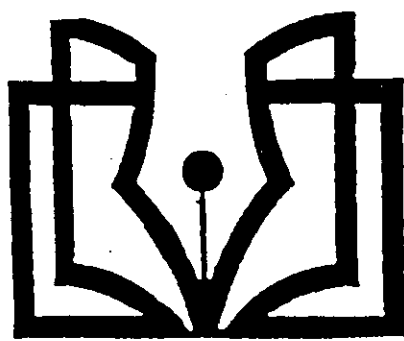
رفیق حسن ابراهیم زاده (عمو) به شهادت هم‌زمان و همپندهایش ، در طول اسارت خود ، موفق شد با رفتاری که از يك انقلابی کمونیست انتظار میرود محبوبیت زیادی

در زندان کسب‌کنند . او چه در دوران مبارزه در خارج از زندان و چه در دوران اسارت پسند
انسان واقعی و بیک کمونیست متعهد به آرمانهای خویش باقی ماند . یادش گرامسی
وراهش پررhubاد .



ابراهیم ولی زاده در سال ۱۳۳۱ در بوکان متولد شد و پس از اتمام دبیرستان به شغل
معلمی پرداخت . با گذرش مبارزه‌ی انقلابی وی نیز همراه تنی چند از رفقای دیگر
علیه رژیم به فعالیت پرداخت . ابراهیم پس از انقلاب نیز در مقاومت در مقابل هجوم
رژیم جمهوری اسلامی به کردستان فعال بود . وی از اولین رفقای بود که در کردستان
به جمع اعضا، و هواداران سازمان وحدت کمونیستی پیوست ، و به مدت دو سال
در تمام فعالیت‌های سازمان با جدیت شرکت کرد .

در سال ۱۳۶۰ و پس از گذرش سرکوب شدید نیروهای رژیم ، رفیق ابراهیم کسسه
تحت پیگرد شدید قرار گرفته بود به تهران آمد و به کار و فعالیت خود ادامه داد .
سرانجام در آذرماه ۱۳۶۱ توسط فردی خائن به نام مهدی قربانزاده گنجی که
اورا از کردستان می‌شناخت و از زیربوم فعالیت هایش مطلع بود، لورفت و دستگیر شد .
ابراهیم که فعالانه در مقاومت انقلابی مردم کردستان شرکت جسته بود، تحت شدیدترین
شکنجه‌ها قرار گرفت تا شاید اطلاعات خود را بروز دهد . اما علیرغم جو غالب در زندان
در آن روزها ، وی همچون سایر رفقای زندانی سازمان شدیداً مقاومت کرد و شکنجه گران
او بین راضکت داد . ناامید از تسلیم وی ، دژخیمان رژیم سرانجام به زندگانی
پرافتخار وی خاتمه دادند و ادعایی قدیمی را بیک بار دیگر تکرار کردند : ابراهیم
ولی زاده در هنگام انتقال به شهر زادگاهش به علت اقدام به فرار کشته شد .
یادش گرامی باد .



منتشر کرده ایم

۲۲۲۲۲۲۲۲

از سازمان وحدت کمونیستی

- استالینسیم (تبارل نظریا سچفنا ، دفتر دوم)

- اندیشه مائوتسه دین و سیاست خارجی چین

(تبارل نظریا سچفنا دفتر سوم)

- چه نباید کرد ؟ نقدی بر گنگ شته و پهنودی برای آینده

- رهائی نئوریک ، شماره های ۲۰۱ ، ۲۰۲

- آتش دروننگ (دفتر اول)

- در عین ارنک انقلاب - سوسیالیستی

- مکانیات مارکس و انگلس در باره مائریالیسم تاریخی

- مارکسیسم و حزب نوشته جان مالدینک

(درباره نظرات مارکس ، لنین ، روزالوگزامبرگ ،

تروتسکی و گرامشی در مورد سازماندهی)

- تروتسکیسم سلف و بالکنیک لنین

- تضاد و نظرات آن

- کارل مارکس ، درباره جنگ

- مبارزات طبقاتی در السالوادور

- کارل مارکس ، فراموشی های ما قبل سرمایه داری

(فصلی از گروتند ریسه)

- ریازانف ، مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس

فردریک انگلس

- سالاما ، والیه مدخلی بر اقتصاد سیاسی

- نقدی بر تز راه رشد غیر سرمایه داری

- بحثی پیرامین تئوری انقلاب ، نقدی بر نظرات

سازمان رزندگان

- " رهائی دوره دوم " در ۱۱۲ شماره

- نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست ،

پیرامین تئوری انقلاب ایران

- دوپیش در حزب کمونیست ایران

- انقلاب و مکرانیک یا سوسیالیستی

- رهائی دوره سوم شماره های ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴

۱۶۶۱۵۷۱۴۰۱۳۰۱۲۰۱۱۰۱۰۰۹۰۸۰۷۰۶

از هیاداران سازمان وحدت کمونیستی

- نقدی بر " در باره تضاد " اثر مائوتسه دین

- پل سولیزی ، نقدی بر " مبارزه طبقاتی در شوروی "

از شارل بتلهاپم

- سیاست حزب توده ، قبل از انقلاب ، بعد از انقلاب

- در باره شوراسا

- انقلاب - سوسیالیستی و حق نه بین سرنوشت

- " انقلاب مرحله ای " یا " انقلاب " در انقلاب

پاسخی به انتقادات سچفنا از نظرات سازمان

وحدت کمونیستی

- گاهنامه هیاداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

شماره یک ، بهمن ۱۳۶۱

- زنان در رژیم ولایت فقیه " کارنامه هفت سال ستم "

- در نفی اعدام

گزیده شی از مقاله های " رهائی "

- فدائیان اسلام ، مشروطه طلایی

(چاپ اول اروپا - چاپ دوم پلانفرم جیب آمریکا)

- نقدی بر نظرات سازمان بهنگار

- نقدی بر نظرات راه کارگر

- نقدی بر نظرات سچفنا

- حزب توده در " کرانه های ارتداد "

- نقدی بر نشرات " شورای متحد جیب "

- درباره " سازمان انقلابی "

- درباره سازمان مجاهدین خلق ایران

- برخوردی به قطعنامه های شکره دوم کوهله

از دیگران

- روی مدودف ، در دادگاه تاریخ (حقایق درباره

دوران خاکبیت استالین ، ترجمه منوچهر هزارخانی)

- احمد شاملو ، گانگوان فروتن شوکران

- فدریک گارسیا لورکا ، ترانه های شرقی و اشعار دیگر ،

ترجمه احمد شاملو .

- احمد شاملو ، ترانه های کوچک غربت

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

- اندیشه رهائی شماره ۱ اسفند ۱۳۶۲

- اندیشه رهائی شماره ۲ مهر ۱۳۶۳

- اندیشه رهائی شماره های ۳ ، اسفند ۱۳۶۳

- اندیشه رهائی شماره ۵ دی ۱۳۶۴

- اندیشه رهائی شماره ۶ اسفند ۱۳۶۵

- بازنگیر شبنامه شماره های ۳ و ۱ درخارج از کشور

- بازنگیر شبنامه کارگری شماره های ۱ و ۲ و ۳ درخارج از کشور

- اندیشه رهائی شماره ۷ بهمن ۱۳۶۶

- اندیشه رهائی شماره ۹-۸

دو توضیح در مورد ارتباط با کمیته خارج از کشور:

۱- تا کنون در چند مورد، نامه‌هایی به آدرس بانکی ارسال شده و در نتیجه با تاخیر فراوان بدست ما رسیده است. خواهشمند است، در هنگام ارسال نامه‌ها، از آدرس پستی استفاده کنید.

۲- آدرس پستی ما در سوئیس تغییر یافته است. تا اطلاع ثانوی، صرفاً با آدرس زیر تماس بگیرید:

ALIAS
Postfach 396
1060 Wien
AUSTRIA



مموطنان مبارز

ادامه مبارزه سازمان با رژیم قرون وسطایی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک شما امکان پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک‌های مالی‌تان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات مبارزاتی این رفقا نقش تعیین کننده‌ای خواهد داشت. کمک‌های مالی خود را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT
6020 21 27837
SCHOTTENGASSE 6
1011 WIEN
AUSTRIA

".....وجه دیگر سیاستهای رژیم برای کاستن از شدت بحران در ماههای آتی را آغاز يك کارزار گسترده تبلیغاتی تشکیل خواهد داد که محور اصلی آن وعده و وعیدهای توخالی در مورد بهبود سریع وضعیت اقتصادی خواهد بود . چنین کارزاری بدون تردید و حداقل بطور موقت در بین اقشار میانه حال و بی چیز شهرنشین میتواند تا حدودی موثر باشد . رفسنجانی به یمن تبلیغات غرب در سالهای گذشته که توسط کارگزاران رژیم نیز آگاهانه بر آن دامن زده شده بعنوان يك "سیاستمدار میانه رو و دوراندیش" شناسانده شده است . در عین حال او خود نیز میداند که چنین توهمهایی فقط تا آن زمان موثر خواهد بود که آثار اولین شکستها آشکار نشده باشد و در وضعیت فعلی و ابعادی که بحران اقتصادی بخود گرفته است ، این مدت بیش از چند ماه دوام نخواهد داشت .

بنابراین ، تردیدی وجود ندارد که همراه و همپا با تبلیغات در مورد بهبود وضعیت معیشتی مردم ، سیاست سرکوب گسترده حتی شاید با شدت و گستردگی بیشتری از آنچه تاکنون با آن سروکار داشته ایم ، در آینده در سرلوحه برنامه های رژیم قرار گیرد ، و هر اعتراضی حتی از صفوف خود رژیم با شدیدترین عکس العمل ها روبرو شود . سرنوشت عبدالمجید شرع پسند ، نماینده نگون بخت و متوهم کرج در مجلس که تصور میکرد حربهی " وابستگی به خانواده شهدا " هنوز هم برندگی سابق را دارد ، می بایست درس عبرتی برای سایرین باشد . ظاهرا حریفان نیز درس لازم را آموختند .

ماههای آینده ، دوران تلاش باند خامنه ای - رفسنجانی برای تحکیم قدرت و کسب تفوق هر چه بیشتر بر جناحهای رقیب خواهد بود . تصفیهی گروه های ناراضی درون رژیم که دستشان از قدرت کوتاه شده در دستور کار قرار خواهد داشت . اما چه بسا که اختلاف بین اجزاء ائتلاف حاکم ، یعنی خامنه ای از طرفی و رفسنجانی از طرف دیگر ، همچون سال های ۶۵ - ۱۳۶۴ ، بروز کند . در رابطه با مردم ، لیکن ، سیاست سرکوب سالهای گذشته با وعده های شیرینی و " امتیازات " رفاهی بسیار سطحی همراه خواهد بود " .

نشانی:

I.S.F.
 BOX 88
 172 23 SUNDBYBERG
 SWEDEN

I.S.G
 POSTFACH 31.11
 3400 GÖTTINGEN
 WEST GERMANY

بها معادل ۲ مارک آلمان غربی

باز تکثیر از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا